

سنجی تناقض دارد (۴۳).

کالاهائی که قیمتشان تعیین شده است عموماً بشکل ذیل نموده میشوند:

a کالا  $x = A$  طلا ; b کالا  $z = B$  طلا ; c کالا  $y = C$  طلا و غیره که در آن a, b, c نماینده مقادیر معینی از کالاهای A, B, C هستند و x و y و z معرف مقادیر معینی از طلا.

پس ارزشهای کالاهای کمیات مجازی و مختلف المقداری از طلا را تبدیل شده اند. بدین طریق با وجود تنوع بسیاری که در کالاها از نظر جسمانی وجود دارد همه بمقادیری هم اسم، بمقادیری از طلا تبدیل یافته اند. ارزشها بصورت مقادیر مختلفی از طلا بعنوان واحد مقیاس بسط و تکامل مییابند. سپس این واحد مقیاس خود تحول پیدا میکند و در نتیجه ی تقسیم به اجزای صحیح معیار میگردد. طلا، نقره و مس قبل از آنکه پول شوند در وزن فلزی خود دارای چنین معیارهائی هستند بطوریکه مثلاً یک فوند (۱) بعنوان واحد اندازه بکار میرود و از طرفی به اونس (۲) و غیره تقسیم میگردد و از طرف دیگر با اضعافی از قبیل سنتر (۳) و غیره جمع میشود (۴).

(۴) حاشیه چاپ دوم - "هر جا که طلا و نقره قانوناً و تماماً بعنوان پول یعنی مقیاس ارزش در جنب یکدیگر قرار گرفتند همواره کوشش شده است بیهوده این دو را همانند و همچون ماده واحدی تلقی نمایند. اگر تصور شود که مقدار زمان واحدی از کار باید بطور ثابت در نسبت معینی از طلا و نقره نموده شود در حقیقت چنین فرض شده است که نقره و طلا از یک ماده اند و حجم معینی از فلز کم ارزند. تر یعنی نقره جزئی ثابتی از حجم مشخصی از طلاست. از سلطنت ادوارد سوم تا ژرژ دوم تاریخ سیستم پولی انگلستان عبارت از یک رشته پیوسته از اختلاقی است که در نتیجه عماد مبین تعیین قانونی رابطه ارزش بین طلا و نقره و نوسانهای واقعی ارزش این دو فلز بوقوع پیوسته است. گاهی ارزیابی طلا فرضی داشت و زمانی از آن نقره. فلز کم ارزیابی شده از جریان خارج میشد، ذوب میگشت و صادر میگردد. سپس قانونی رابطه ارزشی دو فلز را تغییر میداد ولی دیری نمیگذشت که این ارزش اسمی جدید مانند همان قدیمی باز بانسبت واقعی ارزش در تضاد قرار میگرفت. در دوران ما تنزل موقتی و بسیار ناچیز طلا نسبت به نقره در نتیجه تقاضای نقره در چین و هند وستان موجب بروز همین بدیده بمقیاس عظیم تری در کشور فرانسه شده است یعنی صد و نقره و جانشینی آن در جریان بوسیله طلا - در سالهای ۱۸۵۵، ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ فزونی واردات طلا نسبت به صادرات آن در کشور فرانسه به ۱۸۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ میشد در صورتیکه صد و نقره معادل ۱۴۷۰۴۰۰۰ لیره استرلینگ برودش پیشتر بود. در کشورهاییکه هردو فلز قانوناً مقیاس ارزش بشمار میآیند و یا هردوی آنها باید در پرداخت پذیرفته شوند ولی هرکس میتواند بمیل خود بطلا یا نقره پرداخت کند، فلزی که ارزشش ترقی کرده است صرف برمدارد (agio) و مانند هر کالای دیگر بهای خود را با فلزی که گران ارزیابی شده است میسند. در حالیکه فقط فلز اخیرالذکر بعنوان مقیاس ارزش بکار میرود. تمام تجربه تاریخی ای را که در این زمینه بدست آمده است میتوان چنین خلاصه کرد: آنچه که قانوناً و کلاً وظیفه ارزش سنجی را انجام میدهند همواره فقط یکی از آنها عملاً این مقام را احراز میکند (کارل مارکس، درباره انتقاد ..... صفحه ۵۲، ۵۳).

(۳) Pound (بفرانس Livres) - ounce - Zentner (بفرانس Quintal) .

(۴) حاشیه چاپ دوم - این امر شکفت انگیز که در انگلستان اونس طلا بعنوان واحد مقیاس پول به اجزای صحیح منقسم نشده است بشرح زیر توضیح داده میشود: در ابتدا پول ما بر مبنای نقره تنظیم یافته بود و به همین جهت است که اونس نقره همواره با اجزای صحیح مسکوک تقسیم میشود. اما چون طلا بعداً در سیستم پولی ای وارد شد که ضمناً بر حسب نقره ترکیب یافته بود اونس طلا نمیتوانست بصورت عددهای از مسکوکات صحیح الاجزا ضرب شود.

(Maclaren: History of the currency. London 1858, p. 16)

بنابراین در هر جریان فلزی اسامی معیارهای اوزان که قبلا وجود دارند نخستین نامهای معیار پول یعنی واحد قیمتها میگردند. طلا از حیث اندازه گیر ارزشها و از جهت معیار قیمتها و وظیفه ی کاملا مختلف انجام میدهد. از این حیث که تجسم اجتماعی کار انسانی است اندازه گیر ارزشهاست و از لحاظ وزن معینی از فلز معیار قیمتهاست. طلا به مثابه اندازه گیر ارزش برای تعدیل ارزشهای مختلف کالاها ی متنوع بقیمتهای معینی مقادیر مجازی ای از طلا بکار میرود. و بعنوان معیار قیمت همین مقادیر طلا را اندازه میگیرد.

مقیاس ارزشها باین درد میخورد که کالاها را بعنوان ارزش بسنجد اما معیار قیمت بالعکس مقادیر طلا را از روی قیمت معلومی از طلا اندازه میگیرد ولی نه ارزش کمی از طلا را بر حسب وزن یک قیمت دیگر. برای معیار قیمتها لازم است که وزن مشخصی از طلا بعنوان واحد مقیاس تعیین شده باشد. اینجاسانند هر اندازه گیری بین مقادیر هم اسم ثبات رابطه سنجش مسلما ضروری است. بنابراین تا قیمت معین واحد و ثابتی از طلا بعنوان واحد مقیاس بکار میرود معیار قیمتها وظیفه خود را هر چه بهتر انجام خواهد داد. طلا فقط از این جهت میتواند بعنوان مقیاس ارزش بکار رود که خود حاصل کار است و بنابراین تغییر در ارزش آن امکان پذیر است (۵۵).

بدیهی است که ارزش طلا ممکن است تغییر کند بدون اینکه کوچکترین تغییری در وظیفه آن بعنوان معیار قیمتها داشته باشد. تغییرات حاصله در ارزش طلا هر چه باشد باز همواره مقادیر مختلفی از طلا با هم در همان رابطه ارزشی خواهند ماند. فرضا که ارزش طلا ۱۰۰۰٪ تنزل کند باز ۱۲ اونس طلا دوازده مسرتبه بیشتر از یک اونس ارزش خواهد داشت و در مورد قیمتها مطلب فقط بر سر رابطه ایست که بین مقادیر مختلفه طلا وجود دارد و پس.

از طرف دیگر نظر باینکه ترقی یا تنزل ارزش یک اونس طلا تغییری در وزن آن بوجود نمیآورد، وزن اجزاء صحیح آن نیز تغییر نمیکند و طلا بعنوان معیار ثابت قیمتها، ولو هر تغییری هم در ارزش آن حاصل شود، همچنان بوظیفه خود ادامه میدهد. همچنین تغییر ارزش طلا مانع از اجرا وظیفه ارزش سنجی آن نیست. این تغییر در همان حال عارض کلیه کالاها میشود و بنابراین اگر چه اکنون همه بر حسب طلا به قیمتی بیشتر یا کمتر بیان میشوند (۵۶) (در صورتیکه سایر شرایط مساوی باشند) ارزش نسبی و متقابل آنها در همان وضع باقی میماند.

همان فرضی که در باره نمود ارزش یک کالا بوسیله ارزش مصرف کالای دیگر شد در باره سنجش کالای به طلا نیز عینا مصراست یعنی در زمان معین برای تولید مقداری طلا مقداری کار مصرف شده است. بطور کلی قوانینی که فوقا راجع به اکسپرسیون ساده ارزش نسبی بیان کردیم در باره نوسانهای که در قیمت کالاها عارض میشود معتبر است. ترقی عمومی قیمت کالاها در صورتی امکان پذیر است که با وجود ثابت ماندن ارزش پول ارزش کالاها ترقی کند و یا در صورت ثابت ماندن ارزش کالاها ارزش پول تنزل نموده باشد و بالعکس تنزل عمومی قیمت کالاها در صورتی ممکن است که با وجود ثابت ماندن ارزش پول ارزش کالاها تنزل نماید و یا در صورت ثابت ماندن ارزش کالاها ارزش پول ترقی کرده باشد.

از این مقدمه بهیچوجه چنین نتیجه نمیشود که ترقی ارزش پول بالضروره موجب تنزل متناهی در قیمت کالاها گردد و یا پائین افتادن ارزش پول ملازمه با ترقی متناهی در بهای اجناس داشته باشد. چنین تاخیری فقط در مورد کالاهاست که دارای ارزش ثابت هستند صادق است. آن کالاهاست که مثلا ارزششان در یک زمان و به نسبت ترقی ارزش پول بالا میرود عینا قیمت خود را نگاه میدارند. حال اگر ارزش کالاها (۵۷) حاشیه چاپ دوم - در نوشته های انگلیسی بگونه در همی غیر قابل توصیفی در باره مقیاس ارزشها (Measure of Value) و معیار قیمتها (Standard of Value) وجود دارد. دائما وظایف و بنابراین اسامی با هم اشتباه میشوند.

(۵۸) در متن این تعبیر با کلمات لاتینی *Ceteris paribus* اداشده و سپس ترجمه آلمانی آن بین دو هلال گذاشته شده است.

تند تر باشد تر ارزش پول ترقی کند تنزل یا ترقی قیمتشان وابسته به تفاوتی است که بین نوسانهای ارزش آنها و تغییرات ارزش پول موجود است و غیره .

اکنون باز بمطالعه شکل قیمت بپردازیم . کم کم اسامی پول که از اوزان فلز متفرع شده است بجهت چندی که پاره ای از آنها تاریخی است بانامهای پیشین تفاوت پیدا میکنند ، از آنجمله است :

۱- رواج مسکوکات خارجی در نزد اقوامی که کمتر ترقی کرده اند مثلا در روم قدیم مسکوکات طلا و نقره در اهتد ابصورت کالاهای خارجی جریان داشت . اسامی این مسکوکات خارجی بانامهای اوزان بومی متفاوت بود .

۲- با تکامل ثروت وظیفه مقیاس ارزش بودن از فلز کم بهاتر بفلز پرهیاتر انتقال مییابد . نقره جانشین مس میشود و طلا جای نقره را میگیرد هر چند که این تنزلی برخلاف وقایع نگاری شاعرانه بنظر آید ( ۵۶ ) .

مثلا فوند نامی است که به يك فوند واقعی نقره داده شده بود ولی محض اینکه طلا بعنوان مقیاس ارزش جانشین نقره شد همین اسم بر طبق رابطه ای که بین زر و سیم وجود داشت شاید به ۱ / ۱۵ فوند طلا اطلاق شده . از اینجاء بگر فوند بعنوان نام پول از فوند بمشابه نام متداول وزن طلا جدا گردید ( ۵۷ ) .

۳- تقلب هایی که در جریان قرون متعادی بوسیله شاهان در پول شده است و در حقیقت از وزن بدی مسکوک چیزی جز اسم باقی نگذاشته است ( ۵۸ ) در نتیجه این تحولات تاریخی جدائی بین نامهای پولی و وزن فلزات واسامی معمولی اوزان فلزی برای مردم امری عادی شد و چون از طرفی معیار پول کاملا قراردادی و از طرف دیگر محتاج بقبول اجتماعی است مالا تعیین قانونی آن پیش میاید . وزن معینی از فلز بهبادار مثلا پیک

اونس طلا رسما با جزا صحیحی تقسیم میشود که بان قانونانام فوند ، تالر و غیره میدهند . این جزا صحیح که بعنوان واحد مخصوص مقیاس پول تلقی میشود ، بنوع خود با جزا صحیح دیگری تقسیم میگردد که نامهای قانونی شیلینگ ، پی و غیره مییابند ( ۵۹ )

بعد از چون پیش ، اوزان معینی از فلز معیار پول فلزی قرار میگیرند . آنچه تغییر یافته تقسیم و اسم گذاری آنهاست . قیمتها با مفاد بوی از طلا که در درونشان ارزش کالاها بطور مجازی انتقال یافته است اکنون در اسامی پولی یا شمار نامهایی از معیار طلا که قانونا پذیرفته شده اند بیان میگرددند . بجای اینکه بگویند يك چارک گدم مساوی با يك اونس طلاست در انگلستان چنین گفته خواهد شد: يك کوارتر گدم مساوی است با سه لیره استرلینگ و ۱۷ شیلینگ و ده پنس و نیم .

بد بصورت کالاهای ضمن اسامی پولی ، ارزش خود را بیابد بگر میکنند و هر موقع که لازم آید چیزی را از لحاظ ارزش و بنا بر این بشکل پولی شبیهت نمود ، پول بعنوان شعارش بکار میرود ( ۶۰ ) .

( ۵۱ ) بپوزه آنکه این وقایع نگاری هنوز ارزش عمومی تاریخی هم نیافته است .

( ۵۲ ) حاشیه چاپ دوم - " مسکوکاتی که امروز اسامی آنها مجاز نیست قدیمترین پولهای عموم ملتها هستند . ولی همه آنها زمانی حقیقی بوده اند و چون حقیقت داشته اند بعنوان پول رایج بحساب آمده اند گالیا نسی " صفحه ۵۳ Galiani, Della Moneta

( ۵۳ ) حاشیه چاپ دوم - از این جهت است که لیره انگلیسی از ثلث وزن اصلی خود کنترولیره اکوسی قبل از آنجا قطع معرف ۱ / ۳۶ آن ولیره فرانسوی ۱ / ۴۷ او ماراودی Maravedi اسپانیولی کمتر از ۱ / ۱۰۰۰ اوریس Reia برتغالی قسمت بسیار از انهم کوچکتری است .

( ۵۴ ) آقای داوید اورکوهارت David Urquhart در نوشته خود بنام ( Familiar Words ) این امر شکفت آور را که در روزگار ما يك لیره انگلیسی واحد مقیاس پول انگلستان ، تقریبا معادل ۱ / ۴ اونس طلاست متذکر شده میباشند . این قلب واحد پول است نه تعیین معیار . وی این " نامگذاری مزورانه " وزن طلا را مثل همه موارد نتیجه مداخله دست نیرنگ سازتدن میداند .

( ۶۰ ) حاشیه چاپ دوم - " هنگامیکه از آناخارسیس Anacharsis سؤال شد نزد یونانیان پول بچه کار آید جواب داد برای شعارش آناخارسیس کتاب چهارم جلد ۴۹ طبع دوم Schweighäuser ۱۸۰۲ صفحه ۱۲۰ ( Athenaeus : Deipnosophistai )

نام هر چیز کاملاً خارج از ماهیت آنست. اگر من بدانم فردی بمقوب نام دارد چیزی از این انسان ندانسته ام. همچنین در میان نامهای پول: فوند، تالر، فرانک، دیکا و غیره هرگونه اثری از رابطه ارزشی ناپدید میشود. معنای پنهانی این علامت جفری از آنجهت بیشتر مبهم و پیچیده میشود که اساسی پولی در عین اینکه همین ارزش کالاها هستند اجزا<sup>۲۱</sup> صحیح وزن معینی از فلز یعنی معیار پول را نیز نشان میدهند (۲۱).

از طرف دیگر ضروری است که ارزش، برای مشخص شدن از پیکرهای رنگارنگ جهان کالا، بسوی این شکل توخالی عینی که صرفاً اجتماعی است تحول یابد (۲۲).

قیمت، نام پولی کاری است که در کالاتجسم یافته است. بنابراین همسنگ قراردادن کالا و مقدار پولی که نام آن قیمت کالا است خود معادله بمطلوب است (۲۳)، همچنانکه بطور کلی اکسپرسیون ارزش نسبی يك کالا همواره بیان همسنگ بودن د و کالات است.

ولی از اینکه قیمت بمثابه نمایند و مقدار ارزشی کالا، نمایند و رابطه مبادله ای آنها پول نیز هست نباید چنین نتیجه گرفت که نمایند و رابطه مبادله ای کالا با پول بالعکس نمایند و مقدار ارزشی کالات نیز هست. فرض کنیم در يك کوارتر گندم و دو لیره استرلینگ (تقریباً نیم اونس طلا) مقداری مساوی از کار اجتماع لازم قرار گرفته باشد. دو لیره استرلینگ بیان پولی مقدار ارزشی يك چارک گندم یا بهای آنست.

حال اگر اوضاع و احوالی اجازه دهد یا وادار کند که يك چارک گندم به سه لیره استرلینگ و یا بيك لیره استرلینگ قیمت گذاری شود آنگاه يك لیره یا سه لیره استرلینگ از لحاظ بیان مقدار ارزشی گندم کوچکتر یا بزرگتر از میزان واقعی هستند ولی با این وجود قیمت گندم بشمار میآیند زیرا اولاً شکل ارزشی گندم بصورت پول هستند و ثانیاً نمایند و رابطه مبادله ای آن با پول اند.

(۲۱) حاشیه چاپ دوم - "از آنجا که پول بعنوان مقیاس قیمتها با همان شمار نامهای که برای تعیین بهای کالاها بکار میبرد نموده میشود، بنحویکه مثلاً ارزش يك اونس طلا و يك تن آهن را میتوان با سه لیره و ۱۷ شیلینگ و ده پنس و نیم بیان نمود، این شمار نامها را قیمت مسکوک آن خوانند و اند ( Münzpreis, pris de monnaie ) از آنجا این تصور عجیب پیدا شده است که گویا طلا (بانقره) بنفس ماده خود ارزیابی میشوند و برخلاف عموم کالات ای دیگر دولت برای آنها قیمت ثابتی تعیین کرده است. بدین طریق تعیین شمار نامهای وزن مشخصی از طلا را با تعیین ارزش این اوزان اشتباه کرده اند" کارل مارکس کتاب انتقاد ۰۰۰ صفحه ۵۲.

(۲۲) مقایسه شود با "شهرهای مربوط به واحد مقیاس پول" در کتاب انتقاد علم اقتصاد صفحه ۵۳ و بعد.

خیال بانیهای راجع به تنزل یا ترقی "بهای پول" شده است یعنی در باره اینکه دولت بتواند را "سا باوزان بیشتر یا کمتری از طلا بانقره نامهای پولی یا قانونی ای بدهد که قبلاً باوزان دیگری از فلز قیمتی بر طبق قانون داده شده است و از اینرو بخود اجازه دهد که با ۱/۴ اونس طلا بجای ۲۰ شیلینگ، ۴۰ شیلینگ درآیند و ضرب کند - این خیال بانیها، در صورتیکه هدفش عملیات غیردولتی برانده مالی علیحده بستانکاران دولتی یا شخصی نباشد بلکه بمثابه "داری اقتصادی معجزه آسائی" تلقی گردد، بنحوی چنان کامل بوسیله ویلیام پتی در کتابش تحت عنوان ( Quantulumcumque Concerning Money, to the Lord Marquess of Halifax ) بیان شده است که جانشینان بلاصل Sir Dudley North و جون لاک (John Locke) برای اینکه از متاخرین سرددلی نورت (نگفته باشیم) جز سطحی کردن آن نتوانستند اند کار دیگری صورت دهند. ویلیام پتی از جمله میگوید: "اگر ثروت ملتی را میتوان با فرمانی ده برابر کرد شکفت آراست که دولت های ماده آنها پیش بعد و چنین فرمانهای مبادرت نکرده اند" (همان اثر صفحه ۲۶).

(۲۳) "باید تن بقبول این امر داد که ارزش يك میلیون پهل بیشتر از همان قدر ارزش يك کالات است" ( Le Trosne: De l'Intérêt Social. p 922 )

و بنابراین پذیرفت که ارزشی ارزنده ترا هم ارز خوش است.

چنانچه شرایط تولید بهمان حال باقی بماند و با اگر نیروی بارآور کار همچنان مانده باشد برای از نو تولید کردن يك چارك گندم باید بهمان میزان پیشین زمان کار اجتماعاً لازم مصرف گردد. این امر نسه به اراده تولید کنندگان گندم وابستگی دارد و نه منوط بملد دارندگان دیگر کالا است.

پس مقدار ارزشی کالا همین رابطه ضروری ذاتی ای است که پیروسه آفرینش کالا را بزمان کار اجتماعاً پیوند میدهد. هنگامیکه مقدار ارزشی مدلل بقیمت میشود این رابطه ضروری بصورت نسبت مبادله ای بپسک کالا با کالای دیگری که پول است و در خارج ازان وجود دارد بروز میکند. ولی در این رابطه ممکن است هم مقدار ارزشی کالا بهمان شود و هم بهیسی یا کمی ای که در نتیجه اوضاع و احوال مشخصی عارض آن میگردد.

پس امکان وجود يك اختلاف کمی بین قیمت و مقدار ارزشی با بعبارت دیگر امکان انحراف قیمت از مقدار ارزشی در خود شکل قیمت خوابیده است.

این امر بهیچوجه نقض این شکل نیست بلکه بعکس موجب میشود که بی بصورت شکل شایسته آن شیوه تولیدی درآید که در درون آن نظم و قاعده تنها از راه قانون کورکورانه حد وسط میتواند بی نظمی را جبران نماید. شکل قیمت تنها امکان يك اختلاف کمی بین مقدار ارزشی و قیمت، یعنی بین مقدار ارزشی و میان پولی خویش را، در بر ندارد بلکه میتواند تضادی کمی نیز در نهاد خود پدید آورد پنحوی که قیمت، با اینکه خود شکل ارزشی کالا است، اصلاً همین هیچ ارزشی نشود. چیزهاییکه بخودی خود کالا نیستند مانند مسانند وجدان و شرافت و غیره ممکن است برای صاحبانشان در مقابل پول معامله پذیر شوند و بدین طریق بوسیله بهاشان شکل کالا پیدا کنند. پس ممکن است چیزی بطور صوری قیمت دار شود بدون اینکه ارزش داشته باشد. در اینجا اکسپرسیون قیمت مانند پاره ای از مقادیر ریاضی موهوم است. از سویی دیگر، شکل مجازی قیمت ممکن است محتوی يك رابطه واقعی یا رابطه ای باشد که ازان منفرع شده است، مانند قیمت زمینی با بر که چون هیچگونه کار انسانی در آن صرف نشده قادر ارزش است.

قیمت نیز، مانند شکل نسبی ارزش بطور کلی، ارزش کالائی مانند يك تن آهن را بدین نحو بهمان میکند که مقدار معینی از معادل (مثلاً يك اونس طلا) بلافاصله با آهن قابل مبادله است اما عکس آن صدق نمیکند که آهن نیز بلافاصله با طلا مبادله پذیر باشد.

پس برای اینکه کالائی بتواند عملاً اثر ارزش مبادله پیدا کند باید بیکرطبیعی خود را ترك گوید و از طلای فقط مجازی بطلای حقیقی مدلل شود، هر چند این تحول جوهری برایش باندازه "مفهوم" هنگلی گذار از جبر باختیار، با بقدر جدائی خرجگی از جلدش و با باندازه مشقاتی که نرم (۳) یکی از آباء کلیسا برای ترك قالب ابوالشركهن سال تحول کرد، تلخ و دشوار باشد (۴).

هر کالا، مثلاً آهن، میتواند بوسیله قیمت در جنب صورت واقعی خود چهره ارزش ذهنی یا صورت طلای مجازی داشته باشد ولی برایش امکان پذیر نیست که در همین حال بطور واقعی هم آهن باشد و هم طلا. برای اینکه بکالا قیمتی داده شود کافی است که آنرا با طلای مجازی برابری قرار داد. ولی برای اینکه بتواند برای صاحبش خدمت معادل عام را انجام دهد لازمست که جای آن کالا را طلا بگیرد. اگر صاحب آهن مثلاً خود را در برابر کسی ببیند که کالائی از عالم دل دارد و بخواهد قیمت آهن خود را بعنوان اینکه دارای شکل پول است در نزد او بستاند آن شوخ همان جوابی را بوی خواهد داد که بطور مقدس در St. Jerome یا Hieronymus یکی از علمای مذهب مسیح کلیسای لاتین (تولد بین سالهای ۳۴۰ و ۳۸۰ - وفات ۴۲۰) - ترجمه تورات بزبان لاتین از اوست.

(۵) اگر نرم مقدس در او آن جوانی با گوشت مادی بیس جنگید، چنانکه از نبرد هایش در بیابان پسا صفا و سمر زنان زبانشی که در برابرش مجسم میشدند بر میآید، در دوران پیری ناچار شد که پسا گوشت روحانی بپسار کند. مثلاً وی میگوید: "من در عالم روحانی خوششتم را در برابر داور دادار میدادم، صدائی از من پرسید کیستی؟ گفتم من مسیحیام. با صدائی بعداً ما جهان داور دادوز بانگ برآورد که تو دروغ میگویی تو سیمرون مایی (گزاره گوئی) بیش نیستی."

بهشت به دانته (۳) داد هنگامی که وی فرمولهای اصول دین را از بر میخواند :

*Assai bene è trascorsa*

*D'osta moneta già la lega e'l peso,*

*Ma dimmi se tu l'hai nella tua borsa. (۳)*

شکل قیمت با بیرون راندن کالاها در برابر پول ملازمه دارد و نیز متضمن ضرورت این بیرون راندگی است. از سوی دیگر اگر طلا بمشابه مقیاس ذهنی ارزش بکار میرود از این جهت است که قبلاً بعنوان پول کالا در جریان مبادلات رواج یافته است. بنابراین در پس انداز گیر ارزشها پول سخت و صدادارد کمپن نشسته است.

## ۲- وسیله گردش (دوران)

### الف) دگرسانی (استحاله) کالاها

همچنانکه دیده شد پروسه مبادله کالاها متضمن روابط متضادی است که دافع یکدیگرند. تحول کالا این تضادها را از میان بر نمیدارد بلکه شکلی بوجود میآورد که تضادها بتوانند در درون آن حرکت کنند. بطور کلی این اسلوبی است که بوسیله آن تضادهای واقعی حل میشوند. مثلاً این خود تضادی است که یک جسم دائماً بطرف جسم دیگری بیافتد و در عین حال دائماً از آن فرار کند. بیضی یکی از اشکال حرکت است که در درون آن هم این تضاد تحقق مییابد و هم حل میشود.

تا آنجا که روند مبادله کالاها را از دست می که برای آن ارزش صرف محسوب نمیشوند بدستی منتقل میکند که برای آن ارزش صرف هستند، جریان مبادله عبارت از تبادل اجتماعی مواد است. محصول نوعی از کار مفید جانشین دیگری میشود. وقتی کالایی میسرود که بعنوان ارزش صرف بکار میرود آنگاه از محیط مبادلات به محیط صرف میافتد. در اینجا فقط محیط اولی مورد توجه ماست. پس بر ماست که تمام سیر تحول را از جهت شکل یعنی تشبیه از لحاظ تغییر شکل یاد گرگونی کالاها، که خود وسیله تبادل اجتماعی مواد است، مورد مطالعه قرار دهیم.

دشواری درک این تغییر شکل، قطع نظر از عدم وضوح مفهوم خود ارزش، مرهون این امر است که هر تغییر شکل کالا بوسیله مبادله و کالا انجام میگردد، یکی کالای معمولی و دیگری پول کالا. اگر تشبیه این مرحله محسوس، یعنی مبادله کالا با طلا، مورد توجه قرار گیرد، درست آنچه باید دیده شود، یعنی تغییراتی که عارض شکل میگردد، از نظر دور میماند. این نکته از نظر دور میماند که طلا بمشابه کالای ساده خود پول نیست و کالاهای دیگر که قیمت خویش را بر حسب طلا تعیین میکنند در حقیقت با شکل پولی خود سنجیده میشوند.

نخست کالاها بطور مادرزاد بی آنکه طلا باقندی بآنها مالیده شده باشد وارد میدان مبادلات میشوند. چنان مبادلات موجب تجزیه کالا به کالا و پول میگردد یعنی موجب بروز یک تضاد خارجی میشود که بوسیله آن کالاها تضاد درونی خود را که ارزش صرف و ارزش بودن است بیان میکنند. در این تضاد کالاها در برابر پول مانند ارزشهای صرف در مقابل ارزش مبادله قرار میگیرند. از سوی دیگر هر دو جهت این تضاد کالا هستند و بنا بر این همین وحدت ارزش صرف و ارزشند. اما در هر یک از دو قطب تضاد این وحدت

(۳) دانته الی گیری Dante Alighieri (۱۲۶۵-۱۳۲۱) - بزرگترین شاعر ایتالیایی در دوران

زوال قرون وسطی. اثر مشهور او "کمدی الهی" است که در آن تضادهای دوران گذار جامعه ایتالیا از قرون وسطی به جامعه بورژوازی منعکس شده است.

(۴) ترجمه اشعار ایتالیایی متن چنین است: "این سکه هم از جهت وزن و هم از جهت عیار نیکو آزمایش شده است اما بگو تو خود از آن چه در همین داری؟" از کمدی الهی - بهشت - ترانه ۲۴

اضداد معکوس دیده میشود و این خود در عین حال رابطه متقابل آنها را مینماید.

کالا بطور واقعی ارزش مصرف است در صورتیکه وجود ارزشی آن فقط بطور مجازی بوسیله قیمت نمودن میشود و قیمت نیز کالا را با طلائی که بمثابة صورت ارزشی واقعی وی در برابرش قرار گرفته است مربوط میسازد. بعکس ماده طلا تنها نقش صالح ارزشی یعنی پول را ایفا میکند. پس طلا بطور واقعی ارزش مبادله است. ارزش مصرفش مجازا در سلسله اکسپوزیسیونهای نسبی ارزش نمودن میشود. در این سلسله اکسپوزیسیونها، طلا با کالاهائی که در برابر وی قرار گرفته اند، بمثابة محیطی که اشکال مصرفی واقعی و برعکس میسازند، مربوط میگردد. این اشکال متضاد کالاها اشکال واقعی حرکت در روند مبادلاتی آنها هستند.

اکنون بیاییم و بایکی از صاحبان کالا، مثلا آشنای قدیمی خودمان نساج، به صحنه برویم مبادله یعنی بازار امتعه برویم. قیمت کالایش که عبارت از ۲۰ ذرع پارچه است معین شده است. قیمتش دولیره استرلینگ است. وی کالایش را بادولیره استرلینگ مبادله میکند و سپس، چون مردی از تخم و تیر که قدیم است، دولیره استرلینگ را از نوبا توراتی خانوادگی که دارای همان بهاست مبادله مینماید. پارچه که برای وی کالائی حامل ارزش بود در برابر طلا که چهره ارزشی آن تلقی میگردد بیرون راند. میشود و این چهره ارزشی نیز از نو در برابر کالای دیگری که تورات است، و بمثابة شئی مصرفی در خانه نساج میچرخد و باید احتیاجات پرورشی را برآورد، از کف وی خارج میگردد. پس برویم مبادله کالا باد و تغییر شکل متضاد و مکمل یکدیگر انجام میگیرد: تبدیل کالا به پول و تبدیل مجدد آن از پول بکالا (۱۵). مراحل تغییر شکل کالا در عین حال معاملات دارند. کالا هستند - فروش یعنی مبادله کالا با پول؛ خرید یعنی مبادله پول با کالا، یوحدت هر دو معامله که عبارتست از فروش برای خرید.

اکنون اگر نساج بخواهد با آخرین نتیجه معامله خود توجه کند ملاحظه خواهد کرد که بجای پارچه توراتی بدست آورده و در عوض کالای اولی خود صاحب کالای دیگری شده که همانقدر ارزش دارد ولی از لحاظ سودمندی متفاوت است. سایر مسائل زندگی و تولید خود را نیز با اعمالی مشابه همین عمل بدست میآورد. از نظر او مجموع جریان فقط وسیله ایست برای مبادله محصول کار خود با حاصل کار دیگری یعنی مبادله محصولات. پس روند مبادله کالاها باادگرسانیهای زیرین انجام میگیرد:

کالا ————— پول ————— کالا  
(x) ك ————— پ ————— ك

حرکت ك - ك بر طبق محتوی ماده پیش عبارت از معاوضه کالا با کالا یعنی تبادل مواد کار اجتماعی است که چون به نتیجه رسید بنفس جریان خاتمه میدهد.

ك - پ، نخستین دگرسانی کالا یا فروش. جهش ارزش کالا از کالبد کالائی خود به پیکر طلا، چنانکه در جای دیگر متذکر شدیم، بمنزله جهش مرکب زای ( *malte mortale* ) کالا است. اگر این جهش موفقیت نیافت ضرری بخود کالای نمیخورد بلکه زبان آن متوجه صاحبش میگردد. همانطور که تقسیم اجتماعی کار، کار او را يك جهت نموده نیازمند بهای ویرا چند جانبه کرده است. درست بهمین جهت است که محصول وی فقط (۱۵) هراکلیت میگفت: «از آتش همه چیز و از همه چیز آتش برمیخیزد همچنانکه از ز خواسته و از خواسته زربدست میآید»

F. Lassalle: Die Philosophie Herakleitos des Dunkeln. Berlin 1858. Bd. I. S. 222

حاشیه ای از سال در این مورد (صفحه ۲۴ حاشیه سوم) بطور نادریست پول را فقط بمثابة علامت ارزش توضیح میدهد. (x) حروفی که در متن اصلی آلمانی آمده W - G - W است. مابجای آن از حروف فارسی (ك - پ - ك) استفاده نموده ایم. همچنین میتوان از حروف فرانسه که در ایران برای فرمولهای علمی معمول تر است ( M - A - M ) استفاده نمود.

بمشابه ارزش مبادله بکارش میخورد اما فقط در پول است که این محصول میتواند شکل معادل عام پیدا کند  
آورد که اجتماعا مورد پذیرش باشد. ولی پول درجهبندی غیر است. برای اینکه بتواند پول را از جهت غیر بیرون  
آورد قبل از هر چیز کالا باید برای دارندة پول ارزش مصرف داشته باشد و بنابراین کاری که در مورد آن  
کالا صرف شده در شکل اجتماعا سود خدی انجام شده باشد و یا اینکه مشابه حلقه ای از تقسیم اجتماعی کار  
بشمار آید.

اما تقسیم اجتماعی کار ارگانیک خود روشی است که تا رسیدن آن در پشت سر تولید کنندگان کالاها  
یافته شده است و یافته میشود. ممکن است کالا محصول طریقه جدیدی از کار باشد که مدعی رفع نیازمندی  
نوی است یا میخواهد خود را با محرک احتیاج تازه ای گردد. نوع مشخصی از کار که تا دیروز یکی از اجزای  
وظایف مختلف یک تولید کننده کالا بشمار میآمد، ممکن است امروز از این پیوستگی جدا شود، خود مختار گردد و  
بهمین جهت محصول جزئی خود را مانند کالای مستقلی به بازار بفرستد. امکان دارد که اوضاع و احوال برای  
این پروسه جدائی موافق یا نامساعد باشد. امروز محصول یک احتیاج اجتماعی رافع میکند ممکن است فردا  
محصول مشابهی جزئی یا کالا جای او را بگیرد. با اینکه کار نساج ما از حلقه های با عنوان تقسیم اجتماعی کار محصور  
میشود. درست بهمین سبب ارزش مصرف ۲۰ ذرع پارچه اش هم تضمین شده نیست. چنانچه نیازمندی  
جامعه به پارچه، که خود مانند همه احتیاجات دیگر میزان محدودی دارد، بوسیله رقبا نساج برآورده شد،  
محصول دوست مازاد، خارج از حد و بالنتیجه بیفایده میشود. البته دندان اسب پیشکشی را همیشه طارند  
ولی نساج ما برای تقدیم پیشکش و هدیه به بیازار نمیداند. معذرت بفرماید اینک ارزش مصرف محصول وی به جای  
مانده باشد و بالنتیجه کالا پیش موفق به درآوردن پول شود تازه این سؤال پیش میآید که چقدر پول میتواند  
بیرون کشد؟ شکی نیست که جواب این سؤال از پیش بوسیله قیمت کالا که ناپاینده مقدار ارزشی کالا است،  
داده شده است. ما از برخی اشتباه حسابهای کاملاً ذهنی دازنده کالا، که بلافاصله بنحوعینی در بازار  
اصلاح میشود، صرف نظر میکنیم و فرض میکنیم که وی در مورد محصولش بیش از زمان متوسط کاری که اجتماعا  
لازم است صرف نکرده است. در اینصورت قیمت کالا فقط نام پولی همان مقدار کار اجتماعی ای است که در  
محصول شپشیت یافته است. ولی بدون اجازه نساج ما و پشت سر او شرایط کهنه تولید در مورد بافندگی بدور  
افکنده شده است. آنچه تا دیروز بطور مسلم زمان کار اجتماعا لازم برای تولید یک ذرع پارچه بشمار میرفت امروز  
دیگر نیست و این مطلبی است که دارندة پول به سرعت میکوشد از روی فهرست قیمت های رقبا مختلف دوست  
ما ثابت نماید. بدبختی وی اینست که عدّه بافندگان در دنیا زیاد است.

در خاتمه فرض میکنیم که هر قطعه پارچه ای که بی بازار آمد و محتوی زمان کار اجتماعا لازم است. ولی با  
این وجود ممکن است که در مجموع این قطعات پارچه زمان کاری زائد مصرف شده باشد. اگر شکم بازار قادر  
بفرو بردن کلیه پارچه بقیمت عادی از قرار ذریع و شپشینگ نباشد دلیل بر آنست که بخشی زیاد تراز حد لزوم  
از مجموع زمان کار اجتماعا بصورت بافندگی مصرف شده است. نتیجه آن عیناً مثل موردی است که هر یک از  
نساجان بیش از زمان کار اجتماعا لازم برای محصول فردی خود صرف کرده باشد. در اینجاست که میتوان  
گفت: با هم گرفتار، با هم گل دار (۲). مجموع پارچه موجود در بازار بمشابه تمهات یک قلم جنس بشمار میرود و  
هر قطعه پارچه مانند جزئی از آن بحساب میآید. و در واقع ارزش هر ذرع پارچه انفرادی هم جز ترکیب بند  
مقدار اجتماعا مشخصی از یک نوع کار همگون انسانی چیزی دیگری نیست.

چنانکه دیدیم کالا عاشق پول است ولی "راه عشق حقیقی هرگز هموار نیست" (۳)

" the course of true love never does run smooth "

ترکیب کمی دستگاه اجتماعی تولید، که اعضا منفصل آن - membra disjecta - در سیستم  
تقسیم کار نمودار میشوند، مانند ترکیب کیفی این دستگاه، خود رو و تصادفی است. بهمین سبب است که کالا

(۲) ضرب المثل المانی: Mitgefangen, mitgehungen

(۳) عبارت از شکسپهراست در نمایشنامه "روم یای یک شب تابستان".



داران ما در میابند که همان تقسیم کاری که آنها را بصورت تولید کنندگان مستقل انفرادی در آورده موجب شد  
است که روند تولید اجتماعی و مناسبات آنها در داخل این پروسه مستقل از خودشان باشد، و نیز خود  
مذتاری اشخاص نسبت بیکدیگر در سیستم وابستگی عینی همه جانبه ای تکمیل گردد.

تقسیم کار محصول کار را مبدل به کالا میکند و به همین سبب تبدیل آنرا بپول ضرور میسازد. در عین حال  
مرتبهات این استحاله را به اتفاق و تضاد ف و ا گذار میکند. ولی فعلا نفس پیدا کرده مورد مطالعه است و بنا بر  
این باید جریان آن عادی فرض شود. بطور کلی تا آنجا که این جریان انجام مییابد و بنا بر این کالا غیر قابل  
فروش نیست تغییر شکل آن همواره واقع میشود ولو اینکه ممکن است در این تغییر شکل، بطور غیر عادی، چیزی  
از ماهیت یعنی مقدار ارزشی کالا کاسته و یا بر آن افزوده شود.

در مورد یکی از دارندگان کالا، طلا جانشین کالا پیش میشود و برای دیگری کالا جای طلای ویرا  
میگیرد. پیدا کرده محسوب همانند مستبد شدن با تغییر جای کالا و زر، ۲۰ ذرع پارچه و ۲ لیره استرلینگ  
یعنی مبادله آنهاست. ولی کالا با چه مبادله میشود؟ با شکل عام ارزشی خودش. و زر با چه عوض میشود؟  
با یکی از اشکال ویژه ارزش مصرف خودش. چرا زر بمشابه پول در برابر پارچه قرار میگیرد؟ برای اینکه قیمت  
پارچه، د لیره استرلینگ، یا نام پولیش، آنرا از پیش با زر بمشابه پول در نسبت قرار داده است. بهنگام  
انتقال است که کالا شکل ابتدائی خود را میبندد یعنی در آن لحظه که ارزش مصرفش بطور واقعی طلائی را  
که قیمت فقط نمود آنست، بخود جذب مینماید. پس واقعیت یافتن قیمت یا صورت صرفاً ذهنی شکل ارزشی  
کالا در عین حال معکوسا موجب واقعیت یافتن ارزش مصرف صرفاً ذهنی پول نیز میشود، یعنی تغییر شکل کالا  
به پول در عین حال تغییر شکل پول بکالا است. پروسه واحد دارای دو جهت است، از قطب کالادار فروش است  
و از قطب مقابل صاحب پول، خرید. یا عبارت دیگر فروش خرید است، ک - پ در عین حال پ - ک  
است (۱۶).

تا اینجا به جز مناسبات دارندگان کالا، رابطه دیگری از لحاظ اقتصادی بین انسانها شناخته ایم،  
یعنی رابطه ای که در درون آن صاحبان کالا تنها هنگامی میتوانند مالک محصول کار غیر شوند که حاصل کار  
خود را انتقال داده باشند. بنا بر این در برابر صاحب کالائی طرف دیگر فقط بدان سبب میتوانند بعنوان  
دارنده پول قرار گیرند که با محصول کارش طبیعتا صورت پول دارد یعنی مواد پولی از قبیل طلا و غیره است و یا  
آنکه کالای خودش قبلا بکبار تغییر جلد داده و شکل مصرفی بدوی خویش را ترک کرده است. بدیهی است  
برای اینکه طلا بتواند وظیفه پولی خویش را انجام دهد یا منتی از نقطه ای به بازار کالاها وارد شده باشد. این  
نقطه در سرچشمه تولید خود طلاست که هم آنجا بعنوان محصولی بلا واسطه کار با محصول هم ارزشی دیگری  
مبادله میشود. ولی از این پس دیگر وی همواره منعکس کننده قیمت واقعیت یافته کالاهاست (۱۷). قطع  
نظر از موردی که داد و ستد طلا با کالا در منشا خود تولید طلا واقع مییابد، طلا در دست هر دارنده کسالا  
عبارت از صورت جدائی وی از کالائی است که بیرون رانده است یا عبارت دیگر حاصل فروش یا نخستین تغییر

(۱۶) "هر فروشی خرید است" دکتر کنه Queenay در کتاب "مباحثات درباره تجارت و کارهای پیشه و"

Dialogues sur le Commerce et les Travaux des Artisans

فیزیوکراتها، چاپ Daire بخش اول، پاریس ۱۸۴۶ صفحه ۱۷۰ - و یا همانطور که در کتاب

"بندهای عمومی" خود، Maximes Générales "میگوید: "فروختن خریدن است"

(۱۷) "قیمت هیچ کالا جز با قیمت کالائی دیگر قابل پرداخت نیست" (مرسیه د لاریور: نظام طبیعی ذاتی

اجتماعات سیاسی

Mercier de la Rivière: L'Ordre naturel et essentiel des

sociétés politiques. "Physiocrates", éd Daire. II<sup>o</sup>

partie, p. 554 ).

مسکل کالا : ك - پ است (۶۸).

طلا از آنجهت پول ذهنی یا اندازه گیر ارزش شده است که کالاهای دیگر ارزشهای خود را بر آن می‌سنجند و آنرا به مثابه عکس‌تصویری چهره مصرفی خویش و صورت ارزشی خود می‌بینند. طلا بدان سبب پول واقعی شده است که کالاها، بوسیله واگذاشت همه جانبه خود، زیرا به مثابه صورت جدائی واقعی با چهره دیگرگون شده مصرفی خویش تلقی نموده اند و بنابراین آنرا به منزله چهره واقعی ارزشهای خود قرار داده اند. کالا در شکل ارزشی خود هرگونه اثر ارزش مصرف دیرینه یا کارسودمند ویژه ای را که موجودیتش مرهون آنست بدو می‌افکند تا خویشترن را به هیئت اجتماعی همگون و يك كاسه کارپشری مهمل سازد. بنابراین از خود پول نمیتوان دریافت که وی با چه نوع کالائی مبادله شده است. همه کالاها در شکل پول بهم شبیه اند. پس ممکن است پول از لجن باشد ولو اینکه لجن خود پول نیست.

اکنون فرض میکنیم که دو سکه طلائی که در مقابل آن نسیاج ما کالا پیشرا منتقل نمود همکل منسخ شده. يك كوارتر بگندم باشد. فروش پارچه (ك - پ) در عین حال خرید آنست (پ - ك). ولی این پروسه از جانب فروش پارچه حرکتی را آغاز میکند که بخد خود منتهی میشود یعنی خرید تورات و از جانب خرید پارچه بحرکتی پایان میدهد که با ضد آن شروع شده بود یعنی با فروش گندم. ك - پ (پارچه - پول) که نخستین مرحله ك - پ - ك (پارچه - پول - تورات) است در عین حال عبارت از همان پ - ك (پسول - پارچه) آخرین مرحله حرکت دیگری از ك - پ - ك یعنی (گندم - پول - پارچه) است. نخستین تغییر شکل يك كالا یعنی تبدیل آن از شکل کالا بصورت پول در عین حال همواره دومین استحاله متقابل کالای دیگر یعنی رجعت آن از شکل پول به شکل کالا است (۶۸).

پ - ك در مین دگرسانی یا استحاله نهائی کالا : خرید

نظر باینکه پول صورت جدائی یافته همه کالاهای دیگر و یا نتیجه غیریت یافتن (۶) همگانی آنهاست خود، کالای غیریت پذیر مطلق است. پول کلمه قیمت‌ها را وارونه می‌خواند و بدین طریق در پیکر همه کالاها پنحوی منعکس میشود که گویی آنها صالحی هستند که بظنظر کالاکردان پول تسلیم وی شده اند. در عین حال قیمت‌ها، که بمنزله چشمک‌های عاشقانه کالا بسوی پولند، حد تبدیل پذیر آن یعنی کمیت خد او را نشان میدهند. نظر باینکه کالای وقتی پول شد خود ناپدید میشود، از خود پول معلوم نمیشود که چگونه بدست دارند و هم رسیده و یا چه چیزی در مقابل آن تغییر شکل داده است. منشا آن هرچه باشد بوی از آن بمشام نمیرسد، Non olet. اگر از طرفی پول مصرف کالای فروش رفته است از سوی دیگر نماینده کالاهائی است که قبایل خرید هستند (۷۰).

پ - ك یعنی خرید، در عین حال فروش یعنی ك - پ است. پس آخرین تغییر شکل يك كالا در عین حال نخستین دگرسانی کالای دیگر است. برای نسیاج ماجریان زندگی کالایش به توراتی، که وی از تو با ۲ لیوه استرلینگ مبادله نمود، ختم میشود. ولی فروشند تورات دلیوه استرلینگ را که نسیاج از کیسه شل کرده است صرف خریداری عرق دواتش میکند. پ - ك، مرحله نهائی پ - ك - پ (پارچه - پول - تورات)، در عین حال یعنی نخستین مرحله نهائی ك - پ - ك (تورات - پول - عرق) است. چون تولید کننده کالا فقط يك نوع محصول تولید میکند غالباً آنرا بطور عمده می‌فروشد در صورتیکه احتیاجاً

(۶۸) برای داشتن این پول باید فروش شده باشد (از همان مصنف و کتاب صفحه ۵۴۳)

(۶۹) چنانکه گذشت با ستنا تولید کننده طلا یا نقره که محصول خود را بدون اینکه چیزی قبلاً خرید باشد مبادله میکند.

(۷۰) اگر پول در دست مانده باشد اشیائی است که ممکن است مایل خریداری آنها را دارم همچنین وی مصرف اشیائی است که مادرها بر این پول فروخته ایم (مرسیه دولا ریور در همان کتاب سابق الذکر صفحه ۱۷۱)

(۷۱) Alienation در معنای فلسفی کلمه.

متعددش و بر او اد ارمیکند که قیمت حاصله با مبلغ دریافتی را د ائاماد خرید های بسیاری بخش نماید. پس يك فروش مدها<sup>۱</sup> خرید های متعدد کالا های مختلف میگردد. بدین طریق تغییر شکل نهائی يك کالا مجموعه ای از نخستین استحالات کالا های د یگر بوجود میآورد.

اکنون اگر بیائیم و تغییر شکل تام يك کالا، مثلا پارچه را، در نظر بگیریم بدو می بینیم که این تغییر شکل ازد و حرکت متضاد که متقابلا مکمل یکدیگرند ترکیب شده است یعنی ك - پ و پ - ك. این دو تغییر شکل متضاد کالا درد و عمل اجتماعی متضاد دارند. کالا انجام میگردد و درد و جنبه اقتصادی همین دارند. کالا منعکس میگردد. بعنوان عامل فروش دارند. کالا فروشنده است و بمثابة عامل خرید، خریدار. همچنانکه در هر تحول کالا هر دو شکل آن، یعنی شکل کالا و شکل پول همزمان ولی درد و قطب مقابل وجود دارند، همان دارند. کالایز هنگامیکه فروشنده است در برابر خریدار دیگر و زمانیکه خریدار است در برابر فروشنده. دیگری قرار میگردد. و نیز همچنانکه يك کالا پیاپی د و تغییر شکل متضاد را از سر میگذراند، یعنی از کالا به پول و از پول بکالا بدل میشود، همانطوریک دارند. کالانش فروشنده و خریدار را متاویا ایفا میکند. این حالات ثابت نیستند بلکه در جریان گردش کالاها پیوسته از شخصی بشخص دیگر منتقل میشوند.

در ساده ترین صورت خود، تغییر شکل تام هر کالا مستلزم چهار نوك (حد) و سه Personae dramatis (شخص معامله کننده) است. بدو کالا در برابر پول که صورت ارزشی اوست، ولی در جیب غیر دارای واقعیت مادی محسوس است، قرار میگردد. دارند. کالا بدین طریق در برابر پول واقع میشود. بعضی اینکه کالای پول تبدیل شد، پول که ارزش مصرف یا جانش در همین عالم در کالای دیگر هستی دارد، شکل گذرای معادل کالا میشود. پول، نقطه انتهای نخستین تغییر شکل، در عین حال مدها<sup>۱</sup> حرکت دومین نظر است. بدین طریق فروشنده معامله اول در معامله دوم خریدار میشود در حالیکه صاحب کالای سومی در اینجا بعنوان فروشنده در برابرش قرار میگردد (۸).

د و مرحله حرکت متعکس استحال کالاها دوری را تشکیل میدهند بدین قرار: شکل کالا - ترك این شکل - رجعت بشکل کالا. شکی نیست که خود کالا در این مورد بصورت متضادی تعبیر شده است. در ابتدا ای حرکت، کالا برای صاحبش ارزش مصرف نیست، و در نقطه انتها برای وی ارزش مصرف است. همچنین پول در بادی امر بصورت تلهو سفت و سختی از ارزش تجلی میکند که کالا در آن مستحیل میشود و سپس خود قسط بمثابة شکل معادل همان کالا محو میگردد.

د و تغییر شکلی که تشکیل دهند در يك کالا هستند در عین حال موجب دگرسانیهای جزئی و متعکس د و کالای د یگر میشوند. همان کالا (پارچه) زنجیره دگرسانیهای ویژه خود را آغاز میکنند و به استحال تام کالای د یگری (گندم)، پایان میدهند. وی بهنگام نخستین تغییر خود، یعنی فروش، را<sup>۱</sup> ما این د و نقش را انجام میدهد. بعکس وقتی که بصورت پله طلا خود نیز راه کالا های د یگر را در پیش میگردد، در عین حال به نخستین دگرسانی کالای سومی خاتمه میدهد (۹). پس دوری که زنجیره استحالات هر کالای میگذرد بطور ناگسسته به

(۸) پس چهار حد (termes) و سه طرف معامله وجود دارد که یکی از آنها د و وار و ارد جریان میشود (لوترون: درباره سود اجتماعی ص ۹۸ Le Troisme: De l'Interêt Social, p. 908) (۹) برای روشن ساختن این مطلب همان مثالی را که خود مارکس گرفته است اختیار میکنیم. وقتی صاحب پارچه جنس خود را با پول مبادل نمود نخستین مرحله د و خاص پارچه را انجام داده است. ولی دارند. پول قبلا گندم خود را در مقابل آن پول فروخته بود و اکنون با آن مبلغ پارچه را خریداری میکند. بنابراین معامله پارچه در عین اینکه نخستین تغییر شکل (دگرسانی) پارچه است آخرین تحول د و گندم بشمار میرود. اما فروشنده پارچه بنوع خود با پولی که از فروش آن کالا بدست آورده توراتی میخرد و بدین طریق مرحله نهائی د و پارچه انجام میشود در حالیکه برای تورات یعنی کالای سوم تازه نخستین مرحله دگرسانی پایان مییابد. بنابراین تبدیل پارچه به پول در عین اینکه د و خاص پارچه را شروع میکند بدو تمام گندم نیز پایان میدهد و سپر هنگامی که پول با تورات مبادل میشود در عین پایان یافتن د و تمام پارچه را در حلقه اول د و خاص کالای سوم تورات باز میشود.

درهای کالاهای دیگر میپسوندند. مجموعه این پروسه عبارت از دوران با گردش کالاهاست.  
 دوران کالاها نه تنها صورتها با معاوضه مستقیم محصولات فرق دارد بلکه ذاتا نیز با آن متفاوت است.  
 بعقب برگردیم و نظری بآنچه گفته شد بیافزیم. نساج بهر جهت پارچه را با ثروات، یعنی کالای خودی را یا جنس بیگانه، عوض کرده است. ولی این پدیده فقط در باره او حقیقت دارد. فروشنده ثروات، کس که اصولا چیز گرم را بر سرد ترجیح میدهد، بهیچوجه در فکرا اینکه پارچه را با ثروات مبادله کند نبود همچنانکه نساج بهیچوجه آگاهی ندارد که پارچه اش در قبال گندم مبادله شده است و غیره.

ثالثی که از آن B است جانشین کالای متعلق به A میشود ولی A و B متقابلا کالاهای خود را مبادله نمیکنند. البته ممکن است که A و B متقابلا از یکدیگر بخرند ولی چنین رابطه و پیوسته ای بهیچوجه معلول مناسبات عمومی دوران کالاها نیست. در اینجا از طرفی دیده میشود چگونه مبادله کالاها محدود انفرادی و محلی معاوضه مستقیم محصولات را در هم میسکند و تبادل مواد کار انسانی را توسعه میبخشد. از سوی دیگر محیط کالایی از پیوند های خود روی اجتماعی بوجود میآورد که برای معامله کنندگان غیر قابل کنترل است. اگر یافته شده میتواند پارچه بفروشد برای اینست که دهقان قبلا گندم فروخته، اگر باده پرستی تسورات میفروشد از آن جهت است که نساج سابقا پارچه فروخته و اگر عرق گیر آب سوزان میفروشد از آنروست که دیگری قبلا آب حیات جاودان بفروش رسانده است و غیره.

بهین سبب دوران کالاها مانند معاوضه مستقیم محصولات نیست که با جابجاشدن یادست بدست شدن ارزشهای مصرف خاموش گردد. پول در پایان زنجیره دگرسانیهای يك کالا از آن جریان بیرون میافتد ولی ناپدید نمیشود. همواره خود را بر روی نقطه ای از دوران میافکند که در اثر خروج کالاها خالی مانده است. مثلا در مورد استحاله تام پارچه، یعنی پارچه - پول - ثروات، بدو پارچه از دوران خارج میشود و پول جایگزین آن میشود، سپس ثروات از گردش بیرون میافتد و باز پول جای اثر میگیرد. جانشین شدن کالایی بوسیله کالای دیگر در عین حال موجب آن میشود که پول کالا بدست ثالثی بیافتد (۷۲). دوران پیوسته پول عرق میکند.

هیچ چیز باطل تر از این عقیده قشری نیست که ادعا میکند، چون هر فروشی خرید است و بالعکس، دوران کالاها باید بالضرورة با تعادل فروشها و خریدها ملازمه داشته باشد. اگر نظر از این عقیده چنین باشد که عدده فروشهای واقعا انجام یافته برابر با همان عدده از خریدهاست این خود حشو قبیحی بیش نیست. ولی غرض از ابراز این نظر اثبات این مدعاست که گویا فروشند و خریدارشان را بیچاره جلب میکند. فروش و خرید بمثابة رابطه متقابل بین دو شخصی که در دو قطب متضاد قرار گرفته اند، یعنی صاحب کالا بدارنده پول، عمل واحدی است. ولی بمثابة معاملات شخص واحدی خرید و فروش در عمل هستند که در قطبین متضاد واقع شده اند. بنابراین یگانگی خرید و فروش با این امر ملازمه پیدا میکند که اگر کالا پس از افتادن در قوع کیمیاگری دوران بصورت پول در نیاید، یعنی اگر دارنده کالا بفروخت و یا صاحب پول نخرد، بیفایده شود. و نیز همین یگانگی مستلزم آنست که اگر پروسه با موفقیت قرین شد يك نوع وقفه یا انقطاع کمابیش طولانی در زندگانی کالا پیش آید. نظریا اینکه نخستین دگرسانی کالا در آن واحد هم فروش است و هم خرید، این پروسه جزئی در عین حال خود پروسه مستقلی است. فروشنده کالا دارد و خریدار پول، یعنی کالایی که شکل گردش پذیری خسوش را، اعم از اینکه زودتر یا دیرتر ببازار بیاید، حفظ میکند. تا کسی خریدار نباشد هیچکس نمیتواند بفروشد. ولی هیچکس مجبور نیست چون خود چیزی فروخته است بلافاصله خرید نماید. دوران، عوایق زمانی، مکانی و شخصی ای را که در معاوضه مستقیم محصولات هست، درست بدین طریق درهم میسکند که یگانگی پیوسته واسطه ای را که در معامله پدیده و بستان بین انتقال حاصل کار خودی و تصرف حاصل کار غیر وجود دارد، بنا (۷۳) حاشیه چاپ دوم - با وجود بداهت این پدیده، اقتصاد دانان و از جمله هواداران عامی آزادی تجارت (Freihändler Vulgaris, Libre-échangiste vulgaire) اغلب آنرا از نظر دور داشته اند.

تضاد بین فروش و خرید بجد اشیاء بدل میکند. اینکه گفته میشود پروسه های متقابل مستقل از یکدیگر دارای وحدت درونی هستند در عین حال بدان معنی است که تحرك وحدت داخلی آنها ضمن تضاد های خارجی انجام میگردد. اگر استلال خارجی آنهاشی که از داخل بهم وابسته اند، (زیرا مکمل یکدیگرند)، بخواهد تساوی آنها را برقرار سازد، وحدت حق خود را باشدت و خشونت بوسیله يك بحران باثبات میرساند.

تضاد یه ذاتا در درون کالا هست (یعنی تضاد ناشی از ارزش صرف و ارزش، از کار انفرادی که باید در عین حال خود را بمشابه کار اجتماعی بلاواسطه بنمایاند، از کار مشخص ویژه که در عین حال بمشابه کار مجرد عام تلقی میشود و نیز از شخصیت دادن باشیا<sup>۱</sup> و شپیت بخشیدن باشخاص) اشکال تکامل یافته حرکت خود را، در تضاد های استحاله کالاها بدست میآورد. پس این اشکال امکان بروز بحرانها، ولی فقط امکان بروز آنها را، در بردارند.

تهدیل این امکان بواقعیست مستلزم تحقق اوضاع و احوال و شرایط بسیاری است که از لحاظ دوران ساده کالاها هنوز بهیچوجه مطرح نیستند (۷۳).

پول بعنوان واسطه گردش کالاها وظیفه وسیله دوران را عهده دار است.

ب- پویه پول

تغییر شکلی که بوسیله آن مبادله مواد بین محصولات کار انجام میکند، یعنی ك - پ - ك، موجب میشود که يك ارزش بمشابه کالاها<sup>۲</sup> پروسه را تشکیل دهد و باز بهمان نقطه بشکل کالا برگردد. بنابراین حرکت کالاها دوری را تشکیل میدهد. از طرف دیگر همین شکل، حرکت دوران<sup>۳</sup> پول را نفی میکند. نتیجه آن عبارت از روشن شدن پیوسته پول از نقطه مبدأ<sup>۴</sup> خویش و عدم بازگشت بهمان نقطه است. تا هنگامیکه فروشندگی شکل دگرمان شده کالای خود یعنی پول را نگاه داشته است کالا هنوز در نخستین مرحله استحاله خود است یا بعبارت دیگر فقط نیمه اول دور خویش را طی کرده است. وقتی که پروسه فروش برای خرید تکمیل شد، پول نیز بار دیگر از دست درآید و اولی خود دور شده است. پیشک اگر نساج پس از خریداری ثمرات از نو پارچه بفروشد باز پول بدستش میآید ولی این پول در نتیجه دوران ۲۰ ذرع پارچه اول برنگشته است چه با آن دوران، پول از دست روی دور شده، بدست ثمرات فروش رفته است. پول فقط بوسیله تجدید یا تکرار همان پروسه دوران، منتها در مورد کالای دیگر، باز بدست نساج میرسد و اینجانباز مانند پیش با همان نتیجه پایان مینماید. پس شکل حرکتی که مستقیما بوسیله دوران کالاها پدید داده میشود عبارت از روشن شدن دائمی آن از نقطه مبدأ<sup>۵</sup> و دیدن آن از دست يك صاحب کالا بدست دیگری یا پویه پول است.

( currency, cours de la monnaie )

جریان پول نشان دهنده تکرار پیوسته و پکنواخت پروسه یکسانی است. کالاهمیشه در جهت فروشندگی (۷۳) بملاحظات من در باره جیمس میل James Mill در کتاب "انتقاد از علم اقتصاد" ۰۰۰ صفحه ۷۴ تا ۷۶ مراجعه شود. در این مورد نکته هست که اسلوب مداحی اقتصاد یون را مشخص میسازد. اولایکی گرفتن گردش کالاها با معاوضه مستقیم محصولات بوسیله چشم پوشی ساده از تفاوت های آنها. ثانیا کوشش در انکار تضاد های پروسه تولید سرمایه داری بدین نحو که مناسبات بین عوامل تولید سرمایه داری را بروابط ساده ای که از دوران کالاها ناشی میشود بدل نمایند. اما تولید کالای و گردش کالاها پدیده هایی هستند که، ولو در حدود و میسزان متفاوت، به مختلف ترین شیوه های تولید تعلق دارند. بنابراین تا هنگامیکه هنوز وجوه افتراق خاص این شیوه های تولید دانسته نیست و تنها به مقولات مجرد گردش کالاها که بین آنها مشترك است وقوف هست نمیتوان در باره آنها قضاوت کرد. در هیچ علمی بغیر از علم اقتصاد ممکن نبود. است که با مفسرانی مبتدل و پیش پا افتاده اینقدر بلند پرواز بشود. مثلا جان باتیست Joes Baptiste Say چون دریافته است که کالا محصول است بخود اجازه میدهد در باره بحرانها حکم کند.

و پول ، بهایه وسیله خرید ، همواره در جهت خرید ار قرار دارد .

پول وظیفه خود را بهایه وسیله خرید هنگامی انجام میدهد که بهایه کالا واقعیت بخشیده باشد .  
وقتی که پول قیمت کالا را واقع ساخت کالا از دست فروشنده بدست خریدار منتقل میشود و در همین حال خود از  
پیش خریدار بنزد فروشنده میجهد تا همین پروسه را با کالای دیگر از سر بگیرد . موضوع اینکه ، شکل يك جانبد  
حرکت پول از شکل و جانبد حرکت کالا سرچشمه میگیرد ، آشکار نیست .

ماهیت دوران کالاهاست که این ظاهر متضاد را بوجود میآورد . نخستین دگرسانی کالاتها بهایه  
حرکت پول دده نمیشود بلکه حرکت خود کالا را نیز نمایان میسازد ولی دومین دگرسانی کالا فقط مانند حرکت  
پول بنظر میرسد . در نیمه اول دوران ، کالا جای خود را با پول عوض میکند . با این عمل در همین حال شکل  
مصرفی کالا از دوران خارج میشود و در محیط مصرف میافتد (۷۴) .

چهره ارزشی وی با تجسم پولیش جای او را میگیرد . در نیمه دوم دوران ، کالا دیگر نه با پیوست  
طبیعی خاص خود ، بلکه با جلد زینش میشتابد . از اینرو ادامه حرکت کالا بگردن پول میافتد و همان حرکتی که  
برای کالا مستلزم دو پروسه متخالف است ، در مورد حرکت خاص پول ، با پروسه همواره واحدی ملازمه پیدا میکنند  
که عبارت از تغییر جای پول با کالای همیشه دیگر است . بنابراین چنین جلوه میکند که نتیجه گردش کالاها  
یعنی جانشین نمودن کالای بجای کالای دیگر از تغییر شکل خود کالا حاصل نمیشود بلکه این نتیجه در اثر  
وظیفه ای که پول بعنوان وسیله دوران انجام میدهد بدست میآید و گویا پول کالاها را که بخودی خود  
هی حرکت هستند بگردش میاندازد ، آنها را از دست آنان که برایشان ارزش صرف نیستند بدست کسانی که  
برایشان ارزش صرفند ، همواره در جهت عکس حرکت پول ، منتقل میکند .

پول داتعا کالاها را از محیط دوران دور میکند در حالی که خود داتعا جای دورانی آنها را میگیرد و بد نظر  
خود را از نقطه جدا خوشد و میکند . بنابراین با وجود اینکه حرکت پول فقط نمود اردوران کالاهاست بعکس  
چنین جلوه میکند که گویا دوران کالاها خود نتیجه حرکت پول است (۷۵) .

از سوی دیگر وظیفه ای که پول بعنوان وسیله دوران انجام میدهد از آنجائیکه میشود که خود ، ارزش  
مجزا و مستقل یافته کالاهاست . پس حرکتش بهایه وسیله دوران ، در واقع حرکت شکلی ویژه کالاهاست . لذا  
این حرکت نیز باید بطور محسوس در پیوه پول منعکس گردد . چنین است مثلا پارچه بدوا شکل کالای خوش  
را بشکل پولی خود تبدیل میکند . آخرین جز نخستین استحاله کالا (ك - پ ) یعنی شکل پول بعد نخستین  
جز آخرین تغییر شکل کالا ، (پ - ك ) یعنی تبدیل مجدد آن بتوات میشود . ولی هر يك از این دو تغییر  
شکل بوسیله مبادله ای بین کالا و پول ، بوسیله جاها شدن متقابل آنها انجام میگردد . همان سکه های پول  
بهایه صورت جدا شده کالا بدست فروشنده میرسند و سپس بهایه شکل غیریت پاینده مطلق کالا از دست  
او بیرون میروند . سکه های پول دو پار جای خود را عوض میکنند . نخستین استحاله پارچه این سکه ها را  
بجیب نساج میریزد و همین تغییر ، آنها را از جیبش بیرون میکشد . پس هر دو تغییر شکل همان کالات تغییر  
محل و گانه ای که پول در جهت عکس انجام میدهد منعکس میگردد .

بعکس اگر دگرسان شدن کالا فقط یکجانبد واقع شود یعنی خواه تشهایک سلسله فروش یا خواه تشها  
يك سلسله خرید انجام گیرد ، آنگاه همان پول بیش از یکبار جای خود را عوض نمیکند . دومین تغییر محل پول  
همواره نمود اردومین استحاله کالا یعنی بازگشت آن از شکل پولست .

در تکرار متواتر تغییر جای همان سکه هانه تشها سلسله دگرسانیهای يك کالای منفرد انعکاس مییابد  
(۷۶) حتی اگر فروش کالای دربی انجام شود ، پدیده ای که هنوز در اینجا برای ما مطرح نیست ، با سر رسیدن  
فروش قطعی (آخرین فروش) ، کالا از محیط دوران به محیط مصرف میافتد تا مانند وسائل زندگی بیا  
وسیله تولید مورد استفاده قرار گیرد .

(۷۷) وی (پول) حرکت دیگری بغیر از آنچه که فرارده ها با و تحمیل میکنند ندارد (لوترون : درباره سود

بلکه بطور کلی در هم پیچیدگی استحالات بیشمار جهان کالاها نیز منعکس میگردد. این نکته خودی خود مفهوم است که تمام آنچه در این مرحله ذکر میشود تنها در باره مورد مطالعه کنونی ما یعنی شکل ساده گردش کالاها صدق میکند.

هر کالا با نخستین گام خود در دوران و با اولین تغییر شکل خویش، از گردش، که در آن همواره کالا تازه ای وارد میشود، بیرون میافتد. بعکس پول بمثابة وسیله دوران همیشه خود را در محیط گردش نگاه میدارد و در درون آن پیوسته پویان است. بنابراین سئوالی که پیش میاید اینست: چقدر پول در این محیط دامن جذب میشود.

در هر کشور روزانه استحالات بیشماری از کالاها انجام میشود که همزمان یکدیگرند و بالنتیجه از لحاظ مکانی در جنب هم و در یک جهت حرکت میکنند یا عبارت دیگر فروشهای ساده ای از یکسو و خریدهای ساده ای از سوی دیگر وقوع مییابند. بنابراین قیمت خود کالاها قبلاً با مقادیر معینی از پول مجازی متساوی فرض شده اند. چون شکل دوران بی واسطه ای که اکنون مورد مطالعه است کالا و پول را پیوسته بطور واقعی و جسمانی در برابر یکدیگر قرار میدهد یعنی یکی را در قطب فروش و دیگری را در قطب مقابل آن که خرید است میگذارد، حجم وسائل گردش که برای پروسه دوران جهان کالاها لازم است قبلاً بوسیله مجموع بهای کالاها مشخص گردیده است. در حقیقت پول فقط آن مبلغ طلائی را که در مجموع قیمت کالاها بطور مجازی بیان شده است بنحوی واقعی معرفی میکند. بنابراین تساوی این دو مجموع بخودی خود مفهوم است.

ولی ما میدانیم که اگر ارزش کالاها ثابت بماند، قیمت آنها با تغییر در ارزش خود طلا (ماه پول) متناسباً ترقی میکند، در صورتیکه ارزش طلا تنزل نماید، و تنزل میکند، چنانچه ارزش طلا ترقی نموده باشد. اگر مجموع قیمت کالاها بدین طریق با لواطین روند ناچار باید حجم پولی که در گردش است به همان نسبت ترقی یا تنزل کند. تغییری که در حجم وسائل دوران بوجود میاید، در این مورد مسلماً از خود پول ناشی میشود ولی نه از وظیفه ای که پول بمثابة وسیله دوران انجام میدهد بلکه منشأ آن وظیفه ایست که پول بعنوان اندازه گیر ارزش ایفا میکند. قیمت کالاها بدین به نسبت معکوس ارزش پول تغییر میکنند و سپس حجم وسائل دوران به نسبت مستقیم قیمت کالاها تغییر مییابد. همین پدیده بطور کامل در مورد گانیز بروز میکند که مثلاً ارزش طلا تنزل نکرده باشد ولی نقره بمثابة مقیاس ارزش جانشین آن گردد. و یابدون اینکه ارزش نقره ترقی یافته باشد طلا جای او را در وظیفه ارزش سنجی بگردد. در حالت اول لازم میاید که مقدار نقره وارد دوران بیشتر از مقدار طلا باشد که قبلاً جریان داشت و در حالت دیگر مقدار طلائی در گردش کمتر از مقدار نقره خواهد بود. در هر دو حالت ارزش ماه پول، یعنی کالائی که وظیفه مقیاس ارزش را انجام میدهد، تغییر کرده و بنابراین در بیان قیمتی ارزش کالاها تغییر حاصل شده و بالنتیجه حجم پولی که در گردش است و بمنظور واقعیت بخشیدن باین قیمتها بکار میرود نیز تغییر نموده است. چنانکه پدیده شد، در محیط دوران کالاها روزنی هست که طلا (نقره) و خلاصه ماه پول) از آنجا بصورت کالائی که ارزش مشخصی دارد بدرون محیط منبر وارد میشود. این ارزشی بهنگام انجام وظیفه پول بعنوان مقیاس ارزش یعنی در موقع قیمت گذاری، مفروض و معلوم است. اکنون اگر مثلاً ارزش خود ارزش سنج تنزل کند، در مرحله اول این تنزل در تغییر قیمت آن کالاهائی آشکار میگردد که مستقیماً در سرچشمه تولید فلزات بهادار آنها مانند کالاماده میشوند. بویژه در مراحل کمتر رشد یافته ای از جامعه بهر زوایای بخش بزرگی از کالاهای دیگر تا مدتی همچنان با ارزش کهنه شده مقیاس ارزش، که دیگر جنبه غیر واقعی دارد، منجیده میشوند. ولی در اثر رابطه ارزشی ای که بین کالاها موجود است این تغییر از کالائی یکالای دیگر سرایت میکند و کم زربها یا سهم بهای کالاها، طبق نسبتی که بوسیله ارزش خود آنها تعیین میشود، تعدیل میگردد تا آنجا که بالاخره ارزش عموم کالاها بر حسب ارزش جدید پول فلزی منجیده شود. این پروسه هم تراژدن با از یاد روز افزون فلزات بربها همراه است، که بجای کالاهای مستقیماً با خود مبادله ندهد. به بازار سرانجام میشوند. بنابراین بهمان نسبت که اصلاح قیمت گذاری کالاها عمومیت مییابد، یا بهمان نسبت که ارزش کالاها بر حسب ارزش جدید تنزل یافته فلز، که تا نقطه معینی به تنزل

خوش ادامه میدهد، برآورده میشود، مقدار فلز اضافی ای نیز که برای تحقق بخشیدن به قیمت‌ها لازم است فراهم گردیده است.

توجه یکجانبه به حوادثی که در دنبال کشف معادن جدید طلا و نقره پیش آمد، در قرن هفدهم و بویژه در سده هیجدهم باین نتیجه خطا کشاند که گویا قیمت کالاها را از جهت ترقی کرده که مقدار بیشتری طلا و نقره بشا به وسیله دوران بکار افتاده است. در توضیحاتی که ذیلا خواهد آمد ارزش طلا را بهمان قدری فرض میکنیم که واقعاً بهنگام برآورد قیمت‌ها مقرر گردیده است.

بنابراین فرض میتوان گفت که حجم وسائل دوران ضوط است به مجموع قیمت کالاهاست که تحقیق یابنده اند. اکنون باز اگر قیمت هر نوع از کالا را برآورده شده فرض کنیم آنگاه روشن است که مجموع قیمت کالاها وابسته به حجم کالاهاست که در گرد شدند. فشار زیاد میمغز لازم نیست تا این نکته درک شود که اگر بهای یک کوارتر کد م د ولیره استرلینگ باشد، قیمت ۱۰۰ کوارتر کد م ۲۰۰ لیبره و قیمت ۲۰۰ کوارتر ۴۰۰ لیبره و غیره خواهد بود و بنابراین با افزایش حجم کد م ناچار باید حجم پولی نیز که بهنگام فروش جای خود را با کد م عوض میکند افزایش یابد.

هرگاه حجم کالاها معلوم فرض شود آنگاه حجم پولی که در گردش است با نوسانات قیمت کالاها کم و زیاد میشود. حجم پول از جهت افزایش میباید یا کاهش میپذیرد که مجموع قیمت کالاها، در نتیجه تغییراتی که در بهای آنها پیدا میشود، بالا و پایین میرود. در این مورد بهیچوجه لازم نیست که قیمت همه کالاها با هم ترقی یا تنزل کند. ترقی قیمت تعداد معلومی از کالاها در حالی و یا تنزل بهای آنها در مورد دیگر، کافیت برای اینکه جمع مبلغ قیمتی را که باید درازا همه کالاها میورد گردش پرداخت شود بالا یا پائین برود و بدین نحو مقدار بیشتر یا کمتری از پول را بگردش در آورد. اعم از اینکه تغییر قیمت کالاها انعکاسی از تغییر واقعی ارزش باشد و یا صرفاً از نوسانات قیمت بازار ناشی شده باشد، تا میخوان در مورد حجم وسائل دوران یکسان است.

فرض میکنیم فروشهای چندی، مثلاً یک کوارتر کد م، ۲۰ ذرع پارچه، یک تورات و ۴ بشکه عرق، بدون بستگی بیکدیگر در یک زمان و لذا از لحاظ مکانی در توازی بایکدیگر، انجام شده باشند، پس عبارت دیگر استحالات ناقصی وقوع یافته باشند. اگر قیمت هر یک از این اقلام ۲ لیبره استرلینگ و بنابراین مجموع قیمتی که برای انجام این معاملات لازمست ۸ لیبره استرلینگ فرض شود آنگاه لازمست که حجم پولی معادل ۸ لیبره استرلینگ در دوران وارد شود. حالا اگر بعکس همین کالاها اجزا آن سلسله از دگرمانیها شسی باشند که ما شناخته ایم یعنی چنین: یک کوارتر کد م - ۲ لیبره استرلینگ - ۲۰ ذرع پارچه - ۲ لیبره استرلینگ - یک تورات - ۲ لیبره استرلینگ - ۴ بشکه عرق - ۲ لیبره استرلینگ، آنگاه ۲ لیبره استرلینگ بترتیب موجب گردش کالاها میخورد در حالیکه یکی بعد از دیگری قیمت آنها و لذا قیمت مجموع آنها نیز که ۸ لیبره استرلینگ است بوسیله همان ۲ لیبره تحقق مییابد تا با آخره در دست عرق ساز متوقف میگردد. بدین طریق د ولیره مزبور چهار بار چرخ میزند. این تغییر مکانهای مکرر یک مسکوک معرف تغییر شکل دوگانه کالاها و حرکت آنها بوسیله دو مرحله دورانی متضاد و همچنین نمودار پیوستگی استحالات کالاها میخورد است (۶۱).

مراحل متقابل و مکمل یکدیگر که بوسیله آن این پروسه برآید میافتد نمیتوانند از لحاظ مکانی در عرض هم باشند بلکه باید زمانا در دنبال یکدیگر قرار گیرند. بنابراین چون پروسه مزبور بر حسب زمان منجید میشود یا به عبارت دیگر تعداد تغییر محلهای همان مسکوکات در زمان معین، سرعت سیر پول را اندازه گیری میکند.

فرض میکنیم که پروسه دورانی آن چهار کالا مثلاً یک روز طول بکشد. در اینصورت مجموع مبلغی که برای

(۶۱) این خود، فرآورده ها هستند که انرا (پول را) بحرکت در میارند و وادار گردش میکنند و غیره... سرعت حرکت آن (یعنی پول) کمیتش را جبران میکند. هنگامیکه لازمست بدون اینکه آنی توقف کند از دستی بدست دیگر میگذرد (Lo Trovare کتاب پیش گفته صفحه ۹۱۵ و ۹۱۶)



تحقق بخشیدن بقیمت‌ها لازم است به ۸ لیوه استرلینگ بالغ میگردد، تعداد چرخهایی که همان مسکوک در اثنای روز میزند ۴ و حجم پول در گردش ۱ لیوه استرلینگ است یا عبارت دیگر برای مدت زمان مشخصی از پروسه دوران چنین خواهیم داشت :

$$\text{حجم پولی که بمثابة وسیله دوران در گردش است} = \frac{\text{مجموع قیمت کالاها}}{\text{عدد تغییر مکانهای مسکوک هم نام}}$$

این قانون عمومیست دارد. در واقع پروسه دوران یک کشور در مدت زمان معین، از طرفی مشتمل بر فروشها (و نیز خریدها) یا استحقاقات ناقص بسیاری است که بطور پراکنده، هم زمان و از لحاظ مکانی در عرض یکدیگر انجام میشوند بدون آنکه همان مسکوکات بیش از یکبار جای خود را تغییر دهند و یا بیش از یکبار چرخ زنند. و از طرف دیگر سلسله‌های بسیاری از استحقاقات که با بیش حلقه‌های واری راد بر میگرد که برخی در عرض یکدیگر حرکت میکنند و پاره‌ای هم پیوسته و در آمیخته‌اند و در دوران آن همان مسکوکات عدد بیشتر یا کمتری چرخ میزنند. پس مجموع تعداد چرخهایی که کلیه مسکوکات هم نام، وارد دوران، میزنند، تعداد متوسط چرخهایی را که هر مسکوک انفرادی ازده است، یعنی سرعت متوسط پویه پول را بدست میدهد. حجم پولی که مثلا در آغاز پروسه دوران روزانه در جریان وارد می‌گردد طبقا وابسته به مجموع قیمت کالاهایی است که همزمان با نظر مکانی در عرض یکدیگر، در گردش قرار گرفته‌اند. ولی میتوان گفت که در دوران این پروسه هر مسکوک مسئول مسکوک دیگر میشود. هرگاه یکی از مسکوکات بر سرعت سیر خود بیافزاید تا چار سرعت مسکوک دیگر را کند میکند و یا آنرا کاملا از محیط دوران بیرون میراند زیرا محیط مزبور فقط میتواند آن حجمی از طلا را جذب کند که اگر در متوسط تعداد چرخ زدن‌ها واحد‌های منفرد طلای مزبور ضرب شود، با مجموع قیمتی که باید تحقق یابد برابری گردد. اگر تعداد چرخهای مسکوکات پولی افزایش یابد، حجم پول در جریان خواهد کاست و هرگاه تعداد چرخهای مزبور کاهش یابد به حجم پول مورد دوران افزوده خواهد شد. چون حجم پولی که میتواند بمثابة وسیله دوران عمل کند در مقابل سرعت متوسط معلومی در جریان افتاده است، کافی است که مثلا تعداد مشخصی مسکوک یک لیوه ای در جریان وارد کرد تا بتوان بهمان مقدار لیوه طلا از جریان خارج نمود. این همان شیوه است که کلیه بانکها بان آشنائی کامل دارند.

همچنانکه بطور کلی در مسیر پول فقط پروسه دوران کالاهای، یعنی گردش آنها بوسیله استحقاقات متقابل نموده میشود، نباید بدین سرب کالاهای از محیط دوران و جانشینی آنها با همان سرعت بوسیله کالاهای دیگر، آشکار میگردد.

بنابراین در سرعت سیر پول وحدت سیال مراحل متضاد و مکمل یکدیگر یعنی تبدیل شکل صرفی بشکل ارزشی و تبدیل مجدد آن از صورت ارزشی بصورت صرفی یا عبارت دیگر در پروسه فروش و خرید، نمایان میشود. بالعکس در گذشتن جریان پول، جدائی و خود مختار شدن متقابل این پروسه‌ها انفصال تغییر شکل‌ها و بالنتیجه انقطاع تبادل مواد بروز میکند. بدیهی است نمیتوان منشأ این انقطاع و وقفه را از خود دوران دریافت. دوران تنها خود پدید می‌آید و رابطنشان میدهد و پس اما چون مشاهده عامی اینست که هنگام کندی سیر پول، در کلیه نقاط محیط دوران پول کمتر نمایان میشود و نا پدید بنظر میرسد، بران میشود که توضیح این پدیده را در غیر کافی بودن قیمت و مسائل دوران جستجو نماید (۱۷).

(۱۷) چون پول ۱۰۰۰ مقیاس عادی فروشها و خریدهاست، هرکس چیزی برای فروش دارد نمیتواند خریداری بیابد بسهولت چنین می‌پندارد که مسبب آن نبودن پول در کشور یا استان است و لذا همه کس فریاد میزنند که پول نیست. ولی این اشتباه بزرگی است. این کسانی که فریاد پول میزنند چه میخواهند اجاره‌دارشاکتی است زیرا گمان میبرد اگر پول در کشور بود میتواند در مقابل محصولات خود قیمت خوبی دریافت دارد. پس آشکار است که وی به پول احتیاج ندارد بلکه بهای خوبی برای غله و دام خود میخواهد تا بتواند آنها را بفروش رساند ولی نمیتواند. چرا وی قیمت خوبی پدید نمیکند ؟ . . . . .  
بقیه زیننویس در صفحه بعد

پس مقدار کل پولی که، در هر بهری از زمان، بعنوان وسیله دوران انجام وظیفه میکند، از طرفی متوسط است به مجموع قیمت عموم کالاها در گردش و از سوی دیگر وابسته بجریان آهسته تر یا تند تر پروسه های دورانی متضاد آنهاست که طبق آن معلوم میشود چند مین جز "مجموع قیمت کالا ممکن است بوسیله همان عده از مسکوکات تحقق یابد" ولی مجموع قیمت کالاها خود با حجم و همچنین با قیمت هر نوع معینی از کالا بستگی دارد. اما سه عامل ذیل: حرکت قیمتها، حجم کالاها در گردش و بالاخره سرعت جریان پول، خود میتوانند در جهات مختلف و به نسبتهای متفاوتی تغییر نمایند و بنابراین مجموع قیمتی که برای تحقق لازمست همچنین حجم وسائل دوران، که تابع آنست، ممکن است ترکیبات عده ای پیدا کنند. مادر اینجا فقط به برشکاری آن ترکیباتی که در تاریخ قیمت کالاها مهمترین میگردانیم.

در صورت ثابت ماندن قیمت کالاها، افزایش حجم وسائل دوران ممکن است یا در اثر افزایش حجم کالاها یا وارد در گردش یا در نتیجه کاهش سرعت جریان پول و یا بسبب تاخیر این هر دو با هم اتفاق افتد. بالعکس کاهش وسائل دوران ممکن است در نتیجه کم شدن حجم کالاها و یا در اثر ازدیاد جریان پول وقوع یابد.

در حالیکه قیمت کالاها عموماً ترقی نماید حجم وسائل دوران در صورتی میتواند ثابت بماند که حجم کالاها در گردش به نسبت افزایش قیمتها نقصان یابد و یا با وجود ثابت ماندن حجم کالاها در گردش، سرعت جریان پول با همان آهنگی که قیمتها ترقی میکنند بالا رود. حجم وسائل دوران در صورتی میتواند تنزل نماید که حجم کالاها سریعتر از قیمتها تنزل کند و یا سرعت جریان پول تند تر از قیمتها بالا رود.

در مورد سقوط عمومی قیمتها حجم وسائل دوران در صورتی میتواند ثابت بماند که حجم کالاها به همان نسبتی که قیمتشان تنزل کرده است ترقی نماید و یا اینکه از سرعت جریان پول به نسبت تنزل قیمتها کاسته شود. بر حجم وسائل دوران در صورتی ممکن است افزوده شود که حجم کالاها سریعتر از تنزل قیمتها ترقی کند یا سرعت دوران تند تر از تنزل قیمت کالاها کاهش یابد.

تغییرات عوامل مختلفه ممکن است متقابلاً اثر یکدیگر را خنثی کنند بنحویکه با وجود عدم ثبات دائمی آنها مجموع مبلغی که برای تحقق بخشیدن بقیمت کالاها لازم است ثابت بماند و بالنتیجه حجم پولی که در گردش است، نیز تغییری نکند.

در واقع اگر دوره های نسبتاً طولانی تری در نظر گرفته شود در هر کشور سطح متوسط ثابت تری از حجم پول در گردش مشاهده میشود، و با استثناء اختلالات شدیدی که بطور ادواری از بحرانهای تولیدی و تجاری بقیه از زیر نویس صفحه قبل

۱- یا آنکه غله و دام بقدری در کشور زیاد است که اغلب آنها را بیبازار میآیند مانند او احتیاج بفروش دارند و عده خریدار کم است. یا ۲- بازاری عادی صادرات متوقف شده است. یا ۳- مصرف تقلیل یافته است مانند مودی که در اثر فقر بسیاری از مردم توانائی ندارند بجز برای زندگی خود خرج کنند. پس در حقیقت ازدیاد پول نیست که موجب فروش رفتن محصولات اجاره دار میشود بلکه باید یکی از این سه علت که بازار را فلج کرده است رفع شود. به همین نحو است که تاجر یاد کند از پول لازم دارند یعنی آنان نیز چون بازار متوقف است احتیاج به آب کردن خواسته هائی دارند که مورد داد و ستد آنهاست. هیچگاه رونق يك ملت بیش از هنگامی نیست که خواسته ها ب سرعت ازدیاد مستی دست دیکر میروند.

(Sir Dudley North: Discourses upon Trade. London 1691, p. 15 passim).

تمام داستان سرائیهای هرن شواند Herrenschaud بدین طریق خلاصه میشود که تضاد های وابسته بذات کالا را که در دوران کالاها بارز میگردد نمیتوان بوسیله ازدیاد وسائل دوران از میان برداشت. اما از توهمات عامیانه، که وقفه در پروسه تولید و دوران را بحساب کمیابی وسائل دوران میگذارد، به هیچوجه عکس آن نتیجه نمیشود که کمیابی واقعی وسائل دوران، چنانکه مثلاً در اثر سرهم بندیهای رسمی تحت عنوان "تنظیم گردش پول" regulation of currency بوجود میآید، نمیتواند بنوع خود موجب رکود و وقفه گردد.

ناشی میشود و بندرت نیز از تغییر ارزش خود پول سرچشمه میگردد، انحرافات از این سطح متوسط بمراتب کمتر از آنست که در نظر اول انتظار آن میرود.

میتوان قانونی را که بموجب آن کمیت وسائل دوران وابسته به مجموع قیمت کالاها در گردش و شتاب متوسط جریان پول است (۷۸) باین نحو نیز بیان نمود: چنانچه مجموع ارزش کالاها و سرعت متوسط استحالات آنها معلوم باشد، کمیت پول در جریان یا پول مایه، بسته به ارزش ویژه خود پول است.

توهم اینکه بعکس قیمت کالاها متوسط به حجم وسائل دوران هستند و حجم خود این وسائل دوران نیز وابسته به حجم پول مایه موجود (Gold material) در کشور است (۷۹) نزد نمایندگان اولیه این

(۷۸) برای اینکه تجارت ملتی بچرخد اندازه و نسبت معینی پول ضرور است که از آن حد پائینتر یا بالاتر موجب لطمه به تجارت است همچنانکه در خرده و فروشی میزان معینی پول سیاه (Farthings) لازمست تا بتوان پول نقره را خرید کرد و آن پرداختهائی را که نمیتوان با کوچکترین مسکوک نقره انجام داد بدینوسیله تسویه نمود. . . . همچنانکه نسبت تعداد پولهای سیاه لازم در داد و ستد با عدد خریداران و تواتر خرید هائی که انجام میدهند و بیش از همه با ارزش کوچکترین مسکوک نقره بستگی دارد، همانطور نیز نسبت پول مسکوک که برای بازرگانی ماضی در دست دارد (طلا و نقره) وابسته به تواتر معاملات و مبلغ پرداخته است.  
(W. Petty: A Treatise of Taxes and Contributions, London 1667)

تئوری هیوم از طرف آ. یانگ A. Young علیه ج. استوارت J. Stuart و دیگران در کتاب P. 17 محاسبات سیاسی Political Arithmetic (لندن ۱۷۷۴) مدافعه شد و حتی فصل ویژه ای هم تحت عنوان "قیمت وابسته به کمیت پول است" در صفحه ۱۱۲ و بعد بیان اختصاص داد. من در کتاب انتقاد و غیره صفحه ۱۴۹ مذکور شد. ام که: وی (آدام اسمیت) مسئله کمیت مسکوکات در گردش را بسکوت برگذار کرده است در حالیکه وی کاملاً بخطا پول را فقط بمشابه یک کالای ساده تلقی کرده است. این تذکر من تنها تا آنجا درست است که آدام اسمیت پول را ex officio (از لحاظ حرفه ای) مطرح میکند. در برخی موارد از جمله مثلاً هنگامیکه بانتقاد از سیستمهای گذشته علم اقتصاد میپردازد صحیح میگوید که: در هر کشور مقدار پول مسکوک بوسیله ارزش کالاها تنظیم میشود که پول باید آنها را بگردش در آورد. ارزش اجناسی که در هر کشور سالیانه خرید و فروش میشود با مقدار معینی پول ملازمه دارد تا کالاها را بگردش اندازد و آنها را بین مصرف کنندگان توزیع نماید ولی بیشتر از آنچه لازمست نمیتواند مورد استفاده قرار دهد. مجرای دوران ضرورتاً بملغی را که برای برگردن آن لازمست بخود جذب میکند ولی بیش از آن نمیبزاید (ثروت ملل کتساب چهارم - فصل یکم - بند ۲ Wealth of Nations). آدام اسمیت با همین شیوه ex officio اثر خود را با مدح و افتخار از تقسیم کار آغاز میکند و سپس در کتاب آخر که بمشایع درآمد های دولتی اختصاص داده شده است و دیدن مناسبت آنچه استادش فرگوزون A. Ferguson در ذم تقسیم کار گفته است تکرار میکند (۸) "حقیقاً قیمت اشیا در نزد هر ملت بتناسب از مقدار طلا یا نقره بین مردم ترقی میکند. بنابراین اگر طلا یا نقره در نزد ملتی کم شود قیمت عموم کالاها به تناسب کاهش پول تنزل میکند" (جی. واند رلینت: پول جواب همه چیز لندن ۱۷۳۴ صفحه ۵ (J. Vanderlint: Money answers all things) مقایسه دقیق کتاب واند رلینت و "Essays" هیوم برای من کوچکترین تردیدی باقی نمیکند ارد که هیوم این اثر معتبر و اندرلینت را میشناخته و مورد استفاده قرار میداده است. همچنین نظریه هنی بر وابستگی قیمتها به حجم وسائل دوران در نزد هر یون Barbon حتی هنفین خیلی قدیمتر از او نیز بدیهه میشود. واند رلینت میگوید: "آزادی مطلق تجارت نه تنها هیچگونه شکالی بوجود نمیآورد بلکه فقط سود مندی بسیار بزرگی در بر دارد. . . . در واقع اگر پول نقد ملتی در نتیجه این تجارت کم شود حاصل کند. و این وظیفه مقررات محدود کنند است که از آن جلوگیری نمایند. بر ملتهای دیگری که پول نقد را بچنگ میآورند قطعاً بزرگی معلوم خواهد شد که قیمت کلیه اشیا به تناسب از یاد پول ترقی میکند و . . . محصولات مانوفاکتوری و سایر کالاهای ماضی بزرگی چنان از آن خواهد شد که محدود موازنه بازرگانی سود ما بچرخد و در نتیجه آن باز پول بسوی ما جریان مییابد" (همان کتاب صفحه ۴۴)

صورت این فرض باطل سرچشمه گرفته است که گویا کالاها بی قیمت و پول بی ارزش وارد پرده دوران میشوند و سپس گویا قسمت صحیحی از کل کالاها قسمت صحیحی از کوه فلز معاوضه میشود (۸۰).

ج - مسكوك - علامت ارزش

شكل مسكوك از وظیفه پول بحثا به وسیله دوران سرچشمه میگیرد. جزئی از وزن طلا که در قیمت با تمام پولی کالاها تصویر شده است باید در دوران، بصورت قطعات زر هم اسم یا مسكوك، در مقابل کالاها قرار گیرد. ضرب سکه مانند تعیین واحد مقیاس قیمت ها وظیفه خاص دولت است. لباسهای متنوع ملی ای که زر و سیم بصورت مسكوكات به تن دارند و در بازار جهانی از تن میکنند، نشان دهند و جدائی بین محیط داخلی یا ملی گردش کالاها و محیط عمومی آنها یعنی بازار جهانی است.

پس طلای مسكوك و طلای شمش از اصل جز بظا هر با هم تفاوتی ندارند و طلا همواره از شکلی به شکل دیگر تبدیل پذیر است (۸۱). ولی راه خروج از ضرابخانه در عین حال گذار بسوی پخته زر گدازی است.

(۸۰) اینکه هر کدام از انواع کالاها افراد را بمناسبت قیمت خود، یکی از عناصر تشکیل دهند و قیمت کل تمام

کالاها در گردش محسوب میشود، بدیهی است. ولی آنچه بهیچوجه قابل درک نیست اینست که گویا ارزش های صرفی که باید یکدیگر قابل سنجش نیستند باید بطوریکه کامه با تمام حجم طلا و نقره موجود در یک کشور مبادله شوند. اگر مجموع کالاها را با کالای کل واحدی تحویل کنیم که هر کالای فقط قسمت صحیحی از آنرا تشکیل دهد آنگاه نمونه محاسبات زیبایی از آن بدست خواهد آمد از این قرار: کالای کل =  $x$  قنطار طلا، کالای  $A =$  قسمت صحیحی از کالای کل = همان قسمت صحیح از  $x$  قنطار طلا. چنین چیزی را مونتهسکیو

با کمال حسن نیت گفته است: «اگر حجم سیم و زری را که در جهان وجود دارد با مجموع کالاها موجود بسنجیم محققا هر جنس یا کالای مشخصی نیز میتواند با جز معینی از حجم زر و سیم مقایسه شود. فرض کنیم که تنها یک جنس یا یک کالا در جهان وجود دارد یا فقط کالای واحدی خریداری میشود که مانند پول قابل تقسیم است. این قسمت از کالای مزبور با بخشی از زر و پول تطبیق میکند مثلا نصف کل یکی از آنها با نصف کل دیگری و غیره... استقرارهای اشیا همواره بطور اساسی وابسته به نسبت کل اشیا» مجموع مقدار علامت پولی است (مونتهسکیو: روح القوانين، مجوعه آثار، لندن جلد سوم صفحه ۱۱۲). در باره بسط این نظریه بوسیله ریکارد و وینگرادش جیمس میل J. Mill و لورد اورستون Lord Overton و غیره بکتاب "در باره انتقاد و غیره" صفحات ۱۴۰-۱۴۱ و ۱۵۰ و بعد مراجعه شود.

آقای جان استوارت میل با منطق التقاطی عادی خود موفق شده است در عین حال هم عقیده پدرش جیمس میل و هم عقیده مقابل آنرا بپذیرد. اگر متن کتاب اساسی وی: اصول علم اقتصاد باد یا چه آن (چاپ اول) که در آن استوارت میل خود را آدم اسمیت زمان خویش معرفی میکند، مقایسه شود، شخص نمیداند از زود باوری این مرد تعجب کند یا از خوش باوری مردم که بنا بگفته خود او و بر ما مانند آدم اسمیت پذیرفته اند در صورتیکه شباهت او به آدم اسمیت همان اندازه است که شباهت ژنرال ویلیامس کارس Williams Kars فارسی به دوک دو ولینگتون Wellington - تمام تحقیقات ویژه آقای ج. استوارت میل را در زمینه علم اقتصاد، که نه از نظر وسعت مطلب چنگی بدل میزند و نه از لحاظ محتوی، میتوان در جزوه کوچکی یافت که در سال ۱۸۴۴ تحت عنوان: "Some Unsettled Questions of Political Economy" منتشر گردید. اما لاک Locke مستقیما از رابطه بین بسی ارزشی طلا و نقره و وابستگی ارزش آنها به کمیت سخن میگوید: «چون انسانها توافق کرده اند که برای طلا و نقره ارزشی مجازی قائل شوند... ارزش درونی ای که در این فلزات مشاهده میشود چیزی جز کمیت نیست»

(لاک: Some considerations etc.، ۱۶۹۱ آثار وی چاپ ۱۷۷۷ جلد دوم صفحه ۱۵)

(۸۱) بهیچوجه قصد ندارم بموضوع حق ضرب و جزئیاتی از این قبیل بپردازم. در جواب به آدم مسولر بقیه در زیر نویس صفحه بعد

مسکوکات طلا ضمن جریان سائید و میشوند، بعضی بیشتر و برخی کمتر. پروسه جدائی بین عنوان طلا و جوهر طلا یعنی محتوی اسمی و محتوی واقعی آن آغاز میشود. مسکوکات طلای هم اسم دارای ارزشهای متفاوت میکردند زیرا در وزن آنها اختلاف حاصل میشود. طلا بمشابه وسیله دوران از طلا مانند مقیاس قیمت ها انحراف پیدا میکند و بنابراین دیگر معادل واقعی کالاهائی نیست که قیمت آنها بوسیله وی تحقق مییابد. تاریخ این اغتشاش همانا تاریخ پول مسکوک در قرون وسطی و در زمان جدید تا قرن هیجدهم است. گرایش خود بخودی پروسه دوران در جهت تبدیل باطن زرین مسکوک به ظاهری از طلا، یا مبدل ساختن سکه به نشانه ای از محتوی رسمی فلزی آن، حتی ضمن جدیدترین قوانین در باره حد سایش فلز یا حد استعمالی که در ورا آن سکه طلا از رواج میافتد، یا از صورت مسکوک خارج میشود، شناخته شده است.

در صورتیکه خود جریان پول، محتوی واقعی مسکوک را از محتوی رسمی آن، و وجود فلزی آن را از وجود وظیفه ای وی جدا میکند، پس در نهاد خود چنین امکانش را نهفته دارد که در مورد انجام وظایف مسکوک بجای پول فلزی علائمی از فلزات دیگر یا سبولهای را قرار دهد. موانع فنی ضرب مسکوکاتی از طلا و نقره با وزن بسیار کم و نیز این واقعیت که از ابتدا فلزات دانی بجای فلزات عالی بعنوان مقیاس ارزش بکار رفته (نقره بجای طلا و مس بجای نقره) و تا زمانی که فلزات عالیتر آنها را از مقامشان خلع نکرده اند بمشابه پول جریان داشته اند، نقش تاریخی علامت نقره ای و مسی را چون دستیاران طلا آشکار میسازد. این مسکوکات در آن بخشهایی از گردش کالاهای جانشین طلا میشوند که پول سریعتر جریان دارد و بالنتیجه زودتر سائید و میشوند یعنی در آن بخشهایی که خرید و فروش در مقیاس بسیار کوچکی بی دری انجام میگردد. برای اینکه این تابعین نتوانند بطور قطع جانشین طلا گردند، قانونا حدود بسیار پائینی تعیین میشود که فقط تا آن میزان پرداخت آنها بجای طلا پذیرفته است.

محیط های مخصوصی که در آن انواع مختلفه مسکوک رواج دارد ناگزیر باید یکدیگر در میآمیزند. پول خرید رجنب طلا از آن جهت پیدا میشود که بتوان بد آن وسیله تسویر کوچکترین سکه طلا را پرداخت. طلا در اعداد جریان خسرده فروشی وارد میشود ولی در نتیجه مبادله اثر با پول خرد همواره نیز از آن محیط بیرون رانده میشود (W).

بقیه زیرنویس صفحه قبل

Adam Müller رمانتیک نژاده گوی (Gycophante) که از "جوانمردی بزرگ منشانه" دولت انگلستان که "مجاناسکه ضرب میتند" در شکفت است این قضاوت سرد ادلی نورث Sir Dudley North را متذکر میشود: "طلا و نقره مانند کالاهای دیگر جز رود خاص خود را ندارند. تا از اسپانی مقداری از آن میرسد... پسرچ (مقصود برج لندن است) انتقال مییابد و ضرب میشود. کمی بعد موضوع ارسال شمش بمنظور صادرات پیش میآید. اگر شمش وجود نداشته باشد و اتفاقا همه ضرب شده باشد چه باید کرد؟ باز از نو سکه ها را آب میکنند و از این جهت ضروری نمیرسد زیرا در آن طلا برای ضرب آن مخارجی نکرده است. ولی ملت زیان می بیند زیرا باید حتی برای دسته گاهی که خوراک خرده است چیزی بپردازد. اگر تاجر (نموت شخصی یکی از بزرگترین بازرگانان زمان شارل دوم بوده است) مجبور مییابد که بهای ضرب مسکوک را بپردازد و در آن نقره خود را بپس میفرستد و پول مسکوک همواره ارزشی بالاتر از نقره غیر مسکوک می داشت" (North: Discourses etc. 13). (W) اگر پول نقره از میزانی که برای پرداختهای کوچک لازمست هیچگاه تجاوز نکنند، غیر ممکن است که از آن مقنن کافی برای پرداختهای عمده جمع آوری نمود. استفاده از طلا در پرداختهای بزرگ با بکار بردن آن در معاملات کوچک ضرورتا ملازمه پیدا میکند. انهایی که مسکوک طلا در دست دارند برای خریدهای کوچک نیز از آن استفاده میکنند و با کالای مورد خریداری بقیه حساب را بصورت پول نقره دریافت مینمایند. بدین طریق زیاد بود پول نقره، که در غیر این صورت برای خرید و فروشی ایجاد مزاحمت مینمود، بیرون کشید و میشود و از نوبه گردش عمومی بساز میکرد. ولی اگر پول نقره باندازه ای زیاد وجود داشته باشد که بتوان پرداختهای کوچک را مستقل از طلا انجام داد آنگاه تاجر خرد و فروش برای خریدهای کوچک پول نقره دریافت میکند که از آن پس بالضروره در نزد وی انباشته میشود." (David Buchanan: "Inquiry into the Taxation and Commercial Policy of Great Britain" Edinburgh, 1844, pp. 248, 249).

محتوی فلزی علامت نقره ای یا مسی خود سرانه بوسیله قانون تعیین میگردد. این مسکوکات ضمن جریان از مسکوکات طلا هم زود ترسائیده میشوند. بنابراین وظیفه مسکوکی آنها عملاً بکلی مستقل از وزنشان یعنی مستقل از هرگونه ارزشی است. وجود مسکه ای طلا از جوهر ارزشی آن کاملاً جدا میشود. لذا ایشیائی که نسبتاً بی ارزشند مانند قطعات کاغذ میتوانند بجای وی وظیفه مسکوک را انجام دهند. در علامت فلزی پول هنوز تسا اندازه ای این خصلت صرفاً نشانه ای پوشیده است. در پول کاغذی این صفت به چشم میخورد. پس دیده میشود که *Ce n'est que le premier pas qui coûte* (دشواری فقط در قدم اول است).

اینجا فقط بحث در اطراف پول کاغذی دولتی است که جریان اجباری دارد. پول کاغذی، بلاواسطه از گردش فلزی بیرون میآید. بعکس، پول اعتباری مستلزم مناسباتی است که از نقطه نظر دوران ساده کالاها هنوز برای ما بکلی مجهول است. معذک بدان نیست باین نکته ضمناً اشاره شود که، همچنانکه پول کاغذی بمعنای واقعی خود از وظیفه پول به مثابه وسیله دوران سرچشمه میگیرد، ریشه طبیعی پول اعتباری از وظیفه پول بعنوان وسیله پرداخت آب میخورد (۳). بلیط های کاغذی که بر روی آنها اسامی پول مانند یک لیسه استرلینگ، پنج لیسه استرلینگ و غیره چاپ شده است، از خارج بوسیله دولت، بدون پروسه دوران فروریزخته میشود. تا آنجا که این بلیط ها واقعاً بجای مبلغی طلای هم نام خود جریان دارند، در حرکت خویش فقط قوانین پویه خود پول را منعکس میسازند. قانون ویژه ای برای گردش اسکناس (۴) تنها میتواند از رابطه نمایندگی آن نسبت به طلا سرچشمه بگیرد. و این قانون هم بسیار ساده است از این قرار: صدور اسکناس صدور بکمیت طلا (یا نقره) ای است که بایستی واقعاً جریان داشته باشد و اسکناس نشانه وار معبر آنست. در حقیقت مقدار طلائی که محیط دوران میتواند جذب کند همواره حول میزان متوسط مشخصی بالا و پائین میروند. با این وجود میزان متوسط مزبور در هیچ کشور هرگز پائین تر از حد اقل مشخصی، که بنا بر تجربه تعیین گردیده است، نمیافتد. این امر که حد اقل مزبور دائماً ارکان تشکیل دهنده خود را عوض میکند، یعنی دائماً از مسکوکات طلای دیگری ترکیب میشود، طبیعتاً در اندازه و جریان ثابت آن در محوطه دوران هیچگونه

(۳) وان - ماو - این *Wan - Mao - In* ماند این خزانه بخود اجازه داد که طرحی تقدیم حضور پسر آسمان نماید که منظور پنهانی آن تعویض بیرونی خزانه امپراطوری چین با اسکناس های قابل تبادل بانکی بود. ولی گزارش کمیته بیرونی خزانه در تاریخ آوریل ۱۸۵۴ سر و تن او را پاک و تعیز شست. این مسئله که آیا وی میزان تقریری خوب خیزران را نیز نوش جان کرده یا نه اعلام نشده است. "کمیته" مذکور در پایان گزارش خود چنین گفته است: "کمیته با کمال دقت طرح پیشنهادی را مورد مطالعه قرار داد و چنین دریافت که همه چیز آن بسود بازرگانان است و در آن هیچ چیز سود مندی بنفع دربار وجود ندارد." (تحقیقات سفارت امپراطوری روس در پکن راجع به چین. کتاب "ترجمه از روسی *Aus dem Russischen* تألیف دکتر *Dr. K. Abel* و ف. ا. مکلنبرگ *F. A. Mecklenburg* جلد اول. برلین ۱۸۵۸ صفحه ۴۷ و بعد).

در باره سابقه دایمی مسکوکات طلا که ضمن جریان حاصل میشود، حکمران بانک انگلستان، که بعنوان شاهد در کمیسیون مجلس اعیان (در مورد قوانین بانکی *Bankacts*) دعوت شده بود اظهار داشت "هر سال طبقه جدیدی از سورهونها *Souverain* (نه بمعنای سیاسی آن بلکه آن سئورنی *Sovereign* که نام لیسه استرلینگ است) سبکتر میشوند. (از نظر لغوی سورهون بمعنای سلطان است و نام لیسه طلا نیز هست. لطیفه ای که مقصود مصنف است و از بازی کلمات ناشی میشود معلوم است. مترجم). طبقه ای که امسال با وزن کامل تلقی میشود در اثر سایش آنقدر از وزنش کاسته میشود که سال بعد کفه ترازو را بضرر خود متعایل میسازد."

(کمیسیون مجلس لرد ها ۱۸۴۸، شماره ۴۲۹ *House of Lords' Committee*)  
 (۴) کلمه اسکناس که در ایران به پول کاغذی اطلاق میشود ما خود از کلمه روسی (آسیگناتسیا) است که خود از کلمه فرانسوی *Assignats* گرفته شده است.

تغییری نمیدهد.

به همین جهت است که علامت کاغذی میتوانند جانشین این حداقل شوند. اگر بعکس روزی کلیسه مجاری دوران تا آخرین درجه خورد پول کشتی خویش با پول کاغذی پر شوند فرد امکان است در اثر نوسانات گردش کالاها سرریز گردند. آنگاه هرگونه اندازه ای از بین میرود. هرگاه پول کاغذی از اندازه خود تجاوز نماید، یعنی اگر از آن مقدار سکه طلای هم نام خود که واقعا امکان جریان دارد بگذرد، قطع نظر از خطری بی اعتباری عمومی، پول کاغذی مزبور در درون جهان کالا فقط معرف مقدار طلائی خواهد بود که طبق قوانین ذاتی این محیط تعیین میگردد. یعنی تنها معرف آن کمیتی از طلاست که نمایندگی آنرا در عهد دارد. اگر مثلا اسکاتسهای موجود بجای یک اونس طلا نمایند و دو اونس طلا شوند، لیره استرلینگ که نام پول فرض شده است عملا بجای  $1/4$  اونس طلا  $1/8$  اونس خواهد شد. عینا همان تا میمیرا دارد که گوئی طلا در وظیفه خود بمثابه مقیاس قیمتها تغییر نموده است. بنابراین همان ارزشهایی که سابقا با قیمت یک لیره استرلینگ بیان میشدند اکنون بوسیله قیمتی بالغ بر دو لیره استرلینگ نموده میشوند.

پول کاغذی علامت طلا یا نشانه پول است. رابطه آن با ارزش کالاها فقط عبارت از اینست که ارزشهای مزبور بطور ذهنی در همان مقدار طلائی بیان شده اند که پول کاغذی نشانه وار و بطور محسوس نماینده آنست. پول کاغذی تا حدی علامت ارزش است که نماینده مقادیری طلاست که خود نیز مانسند مقادیری از کالاهای دیگر مقدارهای ارزشی هستند (۱۴).

بالاخره این سؤال مطرح میشود که چرا علامت ساده و بی ارزشی میتوانند جانشین طلا گردند؟ ولی چنانکه دیده شد طلا فقط در صورتی باین نحو جانشین پذیر است که خود در انجام وظیفه مسکوئی یا وسیله در وانی خویش مجزا یا مستقل شده باشد. اگرچه این استقلال هنگامیکه مسکوکات مستعمل همچنان بجزریان خود ادامه میدهند نمودار میگردد ولی در حقیقت استقلال در اجرا این وظیفه در مورد هر یک از مسکوکات طلا بطور جد آگانه واقع نمیشود. قطعات طلا فقط تا هنگامیکه واقعا در جریان هستند مسکوک یا وسیله در و ران بشمار میآیند. ولی آنچه در باره هر یک از مسکوکات طلا بالاتر از حد اقل حجم طلائی که پول کاغذی میتواند جانشین آن شود صدق میکند. این حجم همواره در محیط دوران باقی است و پیوسته بمثابه وسیله دوران انجام وظیفه میکند و بنابراین بالانحصار بعنوان حامل این وظیفه موجود است. پس حرکتش فقط بپروسه های بهم پیچیده و متعکس استحالات کالاها یعنی ک- پ- ک را نمایش میدهد که در درون آن تا در برابر کالا چهره ارزشی قرار میگیرد باز فورا ناپدید میشود. نمایش مستقل ارزش مبادله کالا در اینجا فقط لحظه فرآری است. بلافاصله کالای دیگری جای او را میگیرد. بنابراین در پروسه ای که پول پیوسته از دست بدست دیگر می رود وجود صرفا نشانه واری از پول کفایت میکند. بعبارت دیگر زندگی وظیفه ای پول وجود مادی و پرا میلهد. پول که انعکاس عینیت یافته و ناپدید شوند، ای از قیمت کالاهاست در واقع

(۱۴) حاشیه چاپ دوم - برای نشان دادن اینکه بهترین نویسندگان نیز تا چه اندازه در باره ماهیت و وظایف مختلف پول دچار ابهامند شرح زیر را بطور مثال از فولارتن Fullerton میآوریم: در باره آنچه مربوط بمبادلات مادر درون کشور است، تمام وظایفی را که معمولا مسکوکات طلا و نقره انجام میدهند، بلیط های غیر قابل تبدیلی نیز میتوانند بعهده گیرند که ارزش دیگری جز آنچه تصنعا و بر حسب قرارداد بوسیله قانون بانها داده شده است ندارند. واقعیتی که گمان میکشیم نتواند مورد انکار قرار گیرد اینست که: ارزشی از این نوع میتواند با کلیه هدفهای یک ارزشی ذاتی انطباق یابد و حتی احتیاج بوجود یک مقیاس ارزشی را نیز زائد سازد فقط بشرط اینکه کمیست صدوران در حدود شایسته ای نگهداشته شوند. Fullerton: Regulation of Currenco. صفحه ۲۱، ۱۸۴۵، لندن، چاپ دوم) پس بدین قرار چون میتوان در دوران علامت ساده ای از ارزش را جانشین پول کالانمود، نقش پول بمثابه اندازه سنج ارزشها و مقیاس قیمتها زائد میشود!

نقطه بحثابه نشانه نفس خود عمل میکند و بنابراین نیز میتواند جای خود را بعلاماتی واگذارد (۸۵) فقط لازمست که علامت پول دارای همان مقبولیت عینی واجتماعی خود پول باشد و علامت کاغذی این مقبولیت را بوسیله جریان اجباری بدست میآورند. این اجبار دولتی جز در درون مرزهای جامعه معین یا بعبارت دیگر در محیط دستوران داخلی موثر نیست ولی نیز فقط اینجاست که پول در وظیفه خود بحثابه وسیله دوران یا مسکوک کاملاً گل میکند و بنابراین میتواند بصورت پول کاغذی شکل وجودی شی صرفاً وظیفه ای بدست آورد که ظاهر از ماهیت فلزی آن جدا باشد.

### ۳- پول

آن کالائی که بحثابه ارزش منج انجام وظیفه میکند و از اینرو خودش را با و یا نمایندگانش بعنوان وسیله دوران نیز عمل مینماید، پول است. بنابراین طلا (یا نقره) پول است. وی از یکطرف وظیفه پول بودن را وقتی انجام میدهد که لازم آید در بیکرواقعی زمین (یا زمین) خویش و بنابراین بصورت پول کالا خود نمائش کند، یعنی آنگاه که نه صرفاً ذهنی است چنانکه در مورد انداز، گیری ارزشهاروی میدهد و نه بد انسان که در نقش وسیله دوران نمایندگانه پذیراست. از طرف دیگر طلا (یا نقره) آنگاه وظیفه پول بودن را انجام میدهد که این وظیفه - اعم از اینکه را با بوسیله نمایندگانه انجام یابد - فلز مزبور در نقش یگانه چهره ارزشی یا تنها وجود شایسته ارزش مبادله در برابر کلیه کالاهای دیگر، که صرفاً ارزشهای مصرف تلقی میشوند، تثبیت نماید.

### الف - زراعت و زنی

در پیوسته دواستحاله متقابل کالاهای اتوالی سیال فروش و خرید، در پیوه خستگی ناپذیر پول، در وظیفه وی بحثابه محرك دائمی دوران، جلوه گرمیشود. بحض اینکه در سلسله استحالات گسستگی پدیدار شود و در پس فروش خریدی برای تکمیل آن نیاید، پول را کد میشود و یا چنانکه بو اگیلبر (۸) میگوید از حالت منقول بغير منقول و از مسکوک بیپول تبدیل میگردد.

با نخستین توسعه گردش کالاهای ضرورت و شهوت نگاهداری محصول اولین استحاله یعنی صورت دیگر گون شده کالایا عروسک زمین آن، نیز گسترش مییابد (۸۱). در اینصورت فروش کالا بمنظور خریداری کالای دیگر نیست بلکه برای اینست که شکل پولی جانشین شکل کالائی شود. این تغییر شکل که فقط وسیله ساده ای برای تبدیل مواد بود خود هدف و مقصود با اتصاله میگردد. از اینکه صورت جدائی پذیرفته کالا بتواند بحثابه صورت مطلقاً غیریت یافته (۸) وی یا تنها بشکل پول گذرانجام وظیفه نماید جلوگیری میشود. پول بصورت گنج محجور (۸۵) از اینکه طلا و نقره بصورت مسکوک یا در وظیفه انحصار ایشان بحثابه وسیله دوران، فقط علامت ساده ای از نفس خویش هستند، نیکلا باربون Nicolas Barbon چنین استنتاج کرده است که دولتها حق دارند ارزش پول را بالا ببرند (to raise the money) یعنی مثلاً به کمیت معینی از نقره که نامش گروش - Groschen است نام کمیت بیشتری از نقره تالر Taler را بدهند و بدین طریق به بستانکاران خود بجای تالر گروشن (بجای ریال دهشاهی - مترجم) بپردازند. پول سائیده میشود و باز یادگشتن از دست بدست دیگر سبکتر میگردد. آنچه مردم در معاملات مورد توجه قرار میدهند نام گذاری و مظنه پول است نه مقدار نقره ای آن. تنها قدرت دولتی است که فلز را پول میکند و بس.

(N. Barbon: A Discourse concerning coining etc. pp. 29, 30, 25)

(۸) Pierre Le Pesant, Sieur de Boisguillebert (۱۷۱۴-۱۷۴۶)

اقتصاددان فرانسوی پیش آهنگ عقاید فیزیوکراتی که با وی اقتصاد کلاسیک فرانسه آغاز میگردد.

(۸۱) دارائی نقدی بغير از... دارائی جنسی تبدیل یافته بیپول چیز دیگری نیست.

(Mercier de la Riviere: L'Ordre naturel etc. p. 557)

\* ارزشی جنسی فقط تغییر شکل داده است (همان کتاب صفحه ۴۸۶).

(۸) غیریت در معنای فلسفی Alienation بکاررفته است.



میشود و فروشند. کالا زرانند و میگردد.

در ابتدا ای گردش کالاها فقط مازاد ارزشهای صرف پول تبدیل میشود. بدین طریق طلا و نقره خود بخود بیان اجتماعی مازاد، یا ثروت میگردند. این شکل ساده لوحانه گنج سازی نزد اقوامی پاینده میشود که شیوه تولید سنتی و مبتنی بر رفع نیازمند پهای داخلی آنها با دایره سخت مسدود شده ای از احتیاجات تطبیق دارد. چنین است در مورد اقوام آسیائی و بطور مشخص در مورد هندوستان.

واندرلینت (۸) که گمان میکند قیمت کالاها وابسته به مقدار طلا یا نقره موجود در کشور است، از خود میپرسد بچه جهت کالاهای هندی اینقدر ارزانند؟ و خود جواب میدهد: زیرا هند پهل دفن میکنند. وی چنین توضیح میدهد که از سال ۱۶۰۲ تا ۱۷۲۴ اینان معادل ۱۵۰ میلیون لیبره استرلینگ نقره را که بدو از آمریکا باروآ آمده بود دفن نمودند (۷). از ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۶، یعنی در مدت ده سال، انگلستان معادل ۱۲۰ میلیون لیبره انگلیسی نقره به هندوستان و چین (که قسمت اعظم آن دوباره از این کشور به هندوستان سرازیر شد) صادر نمود که بدو آنرا در مقابل طلای استرالیائی مبادله کرده بود.

با گسترش بیشتر تولید کالائی هر تولیدکننده کالا مجبور است که *servus rerum* (عصب اشیا) و "وثیقه اجتماعی" را برای خویش تا مین نماید (۸). احتیاجاتش پیوسته نو میشوند و او را وادار میکنند که مستر کالاهای بیگانه بخرد در صورتیکه تولید و فروش کالای ویژه خودش وقت لازم دارد و وابسته بحوادث است. برای اینکه بتواند بدوین فروش خرید کند باید وی بدو فروخته باشد بدوین چیزی خریداری کرده باشد. اگر این عمل در مقیاس عمومی انجام شود بنظر میرسد که با خود در تضاد قرار گیرد. ولی فلزات گرانبهها در سرچشمه تولید خود مستقیماً با کالاهای دیگر مبادله میشوند. اینجا فروش انجام شده (از جانب دارندة کالا) بدوین اینکه خرید واقع شده باشد (از طرف صاحب طلا یا نقره) (۸) و فروشهای بعدی که پشت سر آید. بدوین نیست صرفاً وسیله تقسیم بیشتر فلز گرانبهها در میان همه صاحبان کالا میشوند. بدین طریق در نتیجه معاملات اندوخته هائی از طلا و نقره به نسبتهای مختلف بوجود میآید. با امکان نگاهداری کالا به مثابه ارزش مبادله و یا ارزش مبادله بعنوان کالا، حرص طلاجویی بیدار میشود. با توسعه گردش کالاها قدرت پول، یعنی این شکل مطلقاً اجتماعی ثروت که همواره آماده مازاد است، افزایش مییابد. هر چیز معجزه آسائی است! کسی که آنرا را اختیار دارد، آقای هر چیزی است که دلخواه او است. با طلا میتوان حتی ارواح را به بهشت وارد نمود (کولومب، در نامه از ژامائیک، ۱۵۰۳).

چون از پول نمیتوان دریافت که در برابر چه چیزی تبدیل شده است، همه چیز خواه کالا و یا غیر آن پول بدل میشود. همه چیز خریدنی و قابل فروش میگردد. دوران قرع اجتماعی بزرگی است که همه چیز بدوین آن فرومیرزد تا دوباره بصورت تلهر یافته پول از آن بدوین در مقابل این کیمیاگری حتی استخوان قدیمین نیز ایستادگی ندارد و اشیا مقدس (*res sacrosanctae*) ظرفیتی که خارج از

(۵) *Jacobe Vanderlint* اقتصاددان انگلیسی نیمه اول قرن هجدهم (وفات سال ۱۷۴۰) طرفدار تقسیم عادلانه ثروت و بالا بردن سطح زندگی طبقات پایین و متوسط و مدافع کارگران. کتاب معروف وی بنام *Money answers all things* (پول در جواب همه چیز) در سال ۱۷۲۴ در لندن انتشار یافت.

(۷) با این عمل است که آنان قیمت خواسته ها و ساخته های خود را در سطح نازلی نگاه میدارند (واندرلینت: کتاب فوق الذکر، صفحه ۹۵ و ۹۶).

(۸) "پول خود وثیقه ایست" (*John Bellers: Essays about the Poor, Manufactures, Trade, Plantations, and Immorality. London, 1699, p. 13*)

(۸) خرید در معنای قاطع و دقیق کلمه مستلزم اینست که طلا یا نقره شکل بدل و مبدل شده کالا یعنی به مثابه حاصل فروش یا شوند.